

کتابخانه
موسسه
تاریخ
۶

بازدید شد
۱۳۸۱



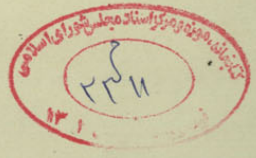
بازدید شد
۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی		
اسم کتاب	مؤلف	
موضوع تألیف	شماره	مؤسسه ۱۳۰۲
۲۳۱۱	۱۵۲	شماره دفتر ۱۳۱۰۶
		۲۳۱۱

بازرسی شد
۳۳ - ۳۶

نسخه فهرست شده
۲۳۱۱

بازدید شد
۱۳۸۱



کتابخانه مجلس شورای ملی		
اسم کتاب	نفاذنامه سلیمان خان به تبریز	مؤسسه ۱۳۰۲
مؤلف	سلیمان خان	شماره دفتر ۱۳۱۰۶
موضوع تالیف	نفاذنامه	۲۳۱۱
تسارو	۲۳۱۱ ۱۵۲	۲۳۱۱

بازرسی شد

نسخه فهرست شده
۲۳۱۱

بازدید شد
۱۳۸۱

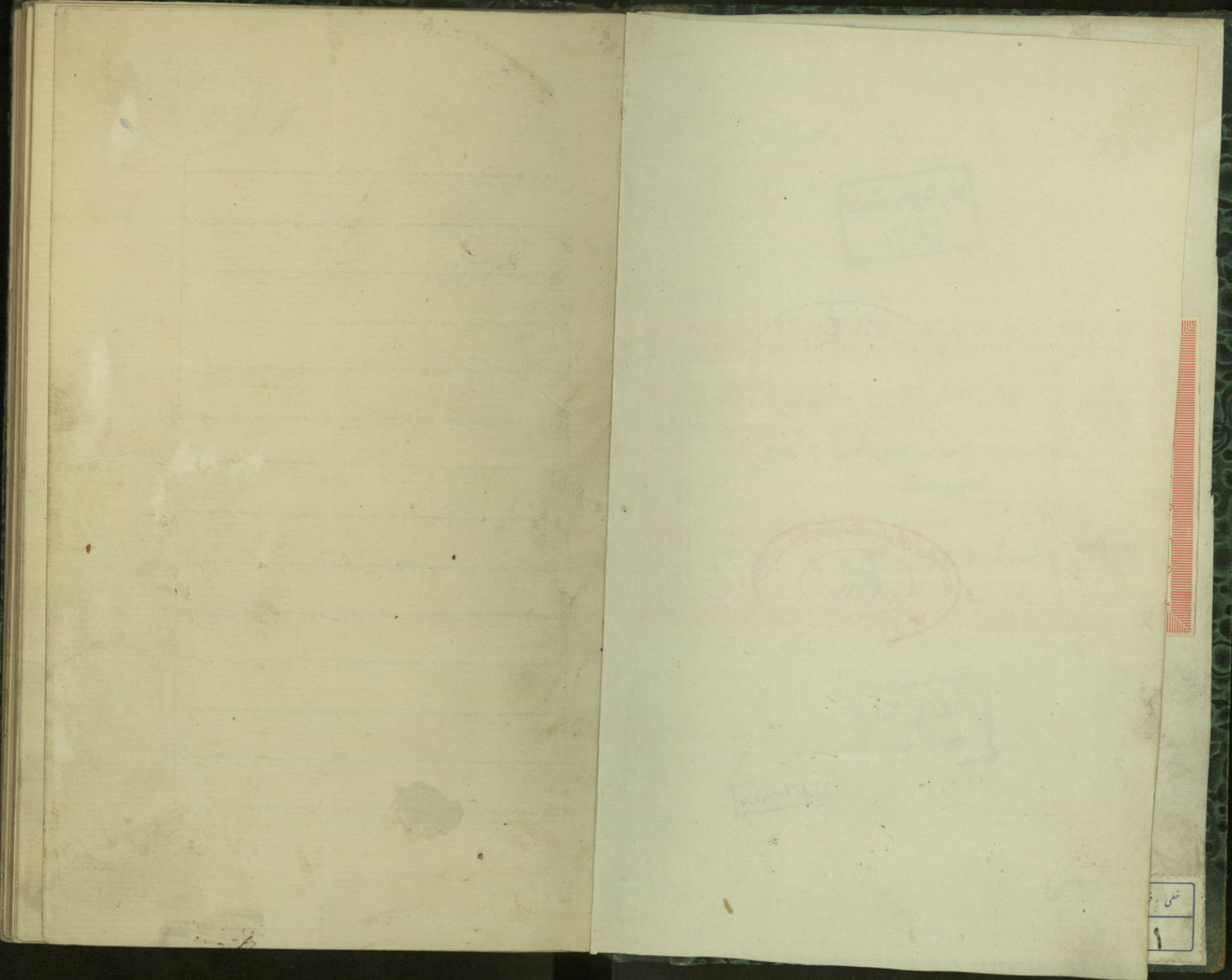


کتابخانه مجلس شورای ملی		
اسم کتاب: سفرنامه سلیمان خان به تبریز		
مؤلف: سلیمان خان		مؤسسه ۱۳۰۲
موضوع تألیف: سفرنامه		شماره دفتر
شماره ۲۳۱۱ / ۵۲		۱۳۱۰۶
		۲۳۱۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت شده
۲۳۱۱



تخلص
۱

حسب الامر اعلمتت قدس شهبازی و حی و روح لعل
 خدایه که بسایه آفتاب رواج علوم و افتخار مدرسه در دارالطیبه تکرید اربعه این کار
 لعب و مدکان بواب کتاب اشرف اعظم والا حضرت اقتصاد الی طفره تکرید
 روح خدایه مقوض گشت لهذا از جانب حضرت والا بمجه تمام این امر بمقرب القان محمد حسن
 رئیس مدرسه فرمایند رفت و جناب ایشان نیز بصواب میدقرب القان محمد حسن
 ناظم و مقرب القان میرزا تقی خان کلمک متعلین اسمی المقضی از مدرسه برگزیده
 میرزا جعفر خان بمجه علم طب شمی متفقدان یا در مجتبه علم و کجانه غفار
 خان یا در مجتبه علم سواد نظام بنده درگاه سلیمان بمجه زبان فرانسه علوم
 ریاضی بعرض حضرت والا وزیر علوم روح خدایه رسانیده حضرت الام
 اطلاع بنجاب جلالتها اجل اکرم سپه سالار اعظم دام اقباله العالی داده در کجانه
 معدلت دستکجه حضور بامر الموز مبارک معروض افشا و تمرد رفت که در شهر واقع
 الحرام معجزانم دارالطیبه تکرید گردیده بریاست مقرب القان میرزا جواد خان
 مرتب مشغول تدریس متعلین بانجام خدمت گردیدیم اینک این بنده درگاه که عازم این
 سفر گذشته (سافرت) شرح احوالات خود در تقسیم به فصل نموده معروض میارم

فصل اول

فصل اول در زحمت عرض راه و مشاغل و تندرستی و غیره
فصل دوم توکل در شهرت و وقایع آنجا
رئیس فاطمه و معین و از حالات تعلیم و اجزای مدرسه
فصل سیم در
مرحبت آن ائمه در موقع فضولات ثلاثه را بعضی خصوصاً دوستان کرم و آقایان
معظم خواهم رسانید

ع شمس و قلعده اسلام ۱۲۹۳

از دارالعلوم طهران چهار ساعت بعروب مانده بچاپاری روانه تبریز شدیم آقایان
مفصله محض شایسته قریب کیاست نیم یعنی یک فرسخ و نیم پیمایی کردند
اولاً از آقایان عظام مفصله معروضه معذرت عنوان نیوانیم پس لاجب تخطی
اسکندر خان علی اشرف خان رزینک مندس حوتمتی خان
رزینک مقدم شیخ رضاییزا علی اکبر مندس ماردرسخان
و سایر ثمران را می گرام و غیره چون دیروت بود که رجوعی نپایند
پس از صرف بخارج نفرو داغ نموده مرجمت کردند و چند نفر از آنها با همی نمود

فصل

قصه ما را خانه میان جوی نموده با کمال سر و فرج انجمن ارباب حضرت
اسکندر خان علی اشرف خان ماردرسخان همه صاحب کن
تعارف غروب بچاپارخانه رسیده در بالا خانه منزل نموده چای حاضر شد صرف نمود
از هربابت آسوده کی حاصل بود غذا برپیده داشتیم خوردیم
۷ - علی الصبح از خواب برخاستیم پس از صرف چای تجدید صحبت و شوق
و محبت کرده اسبها حاضر نموده بودند خواستیم باد و آغوش نایم و محبت
بگیریم حالت حیران و مفارقت ایضا بر این تن ما توان بسیار کران آمد تکلم مکرده
با چشم حسرت و لبیان چشمه کرمان مختصر اشک ریزان از لبم سوا شده پنهان
رو به طهران و من رو به تبریز بود چنانچه در صرشت کرد چای پارود و جلو و من در دنبال
میراندم که بگم که باشا کرد چای صحبت کنم عقده دل کشایم دیدم ترک است
و بسیار ترک نمیدم که نمونه را با بی اوزر با کجانت بروی بزرگوار می نمودم
که ترکی نمیدانم و حرف را نمی فهمم چه از ترک اندوخته داشتیم که در مدت توقف
طهران تحصیل نموده بودم تحویل دادم عاقبت هم او هم من صلاح چنین دیدم که گستا
شده راه مقصد را در پیش گیریم رودخانه کج آب بسیار کمی داشت در آنجا

بیا

بسیار آبادی و زراعت دیده شد بهر او بر بود و باد سرد و میوزید مال چایاری بسیار
 برقه و بقاعده بود بطور دلخواه در کمال خوشی چایا رخانه رسیده در بالانها پیش
 برافروخته چایی حاضر کرده صرف شد و اگر کشیده بودم در این بین چایا دولتی برنج
 یکبار شد همیشه را شنیده بودم ولی خودش را ندیده بودم ملاقات اتفاق افتاد و
 معلوم شد در این راه واقایان دوستان سفارش این غریب مسافر را باینص نحوه که با من تشریح
 شده حرکت نماید تکلیف حرکت نمود از کتبی و چایا قبیله نمودم او رفت من ماندم بعد از رفتن او
Mr. Basseth با یکدیگر نکلین وارد شدند محض احترام آنها و سزای امانت
 که ماندن شب مشکل بود و بخندیده بودم در اطاق پایین چایا یک شبکی بود ولی گرم بود پس در روشن
 کرده کاغذی بنامه دوستان نوشتم سپردم بآدم
Mr. Basseth
 که طهران رساند خود اتم علی بخورم دیدم میفرستد باینکه روز سه شنبه خدای بخورده خودم بپدم بصف
 شب شخص فراموش چایا بی نامور سلطانیه وارد شد در مساجد معوقی شدت در اطاق خودم نشین داد
 قدری صحبت کرده خوابم بسیار زود برخواست که آب حاضر نموده روانه شود پدارتدم جسمی
 امواتش نمودم معلوم شد از جانب علماء دوله مامور باوردن مقصودی از سلطانیه است میگفت
 وقت غروب از کسب آن حرکت کرده میبایست فرود آورده مسلمانیه کردم از حالات چایا چایاری و غیره

نمودم او رفت و من ماندم منزل و جامی من خیلی گرم بود ولی چون اول منزل دم تاز به سان فرود
 اش بهیچ قرار گرفته خوابم سردباری
 ۸ - صبح یک کوفته روز شد م در این عزیمت عالم تبریز را دیدم
 از کتبی سواری پروان که کم کم حالت بچاماری رفتن نموده عجب تبریز همه این است شاکر و چایا
 خاس لجه بکله از اهل عرفان همه جا صحبت کنان میرشم هوای بسیار تمیز بود و آفتاب سوزان راه
 بسیار هموار صاف کالکدر و بوجوب عرض رسیدم تا که چایا رجوع بود در آنجا اتفاق
 بود و با فرود رفت من ایستادم نظاره کنان بر پشت امتحان حاصل نموده گرفتاری او در جوی
 باعث پوشش ساری من در کنار کردید با هزار مرات از لرزه که با طلاق خود عبور کرد و در چهار
 تروئیس کج ختی شده ساعتی در کتبی لازم دیدم مایه شده م قدیمی غذا خودم را ختی نمودم
 متردین ایستاد و با بسیار قافله زیاد دیدم فوطران من بچشم حضرت آنا کنان در این بین
Mr. Amer باز نشتر دیدم رسامانه جواب سوال مقصودی شد او رفت
 سوار شده رو بستند تا که سفره اجده است روانه گشتم این منزل بخت فرسخ بل تجاوز است بعد از
 و شب شاکر چایا که زود بنسند برسد من خسته گردیدم که فرود نموده رفته انقلابی در هوا آمد
 باریدن بود مانند دود غریبی منزل مانده بود اسباب غشت و اضطراب کردید من بخت در این تصویر

بودم که در سفر خواب ز بیمه از دو ساعت نام نغمه که ز رخ شکسته و تجدید آب کرد و روانه شوم این
 هواری تعین نمودم که خواهد بارید و روشن کند شستن از این چاهار خانه مایه مذمت خواهد بود
 بعد از ساعتی تنبیهل رسیده خسته و ماده چایی خوردم و از کشیدم دیدم هوای همان قسم است که گویم
 کردم راحت بهتر از راحت و ماندن بهتر از نشستن است یا درخت که راه نموده گفتم آن که که خدا
 نخواستند بخوابم و داد خواب از این بالغانه خواب کیمیم
 محضی که نظیه چاهار خانه که من شاده نمودم عرض و درم تا حاجت عرض کنان هر چاهار
 خانه لازم نباشد که در هر روز از وقت خود معروض دارم
 تمام چاهار خانه که یک معمار ساخته و یک مهندس طراحی نموده و دو طاقی استانی عین از روی
 تار یک وسیله یک بالافانگی در و پنجره البقی طریقه ولی مخروبه
 اشبه اشعم صبح برخواستیم پس از صرف چایی در خیال حرکت بودم
 اردو چهارشنبه هم است اینجا هم حرکت نایم ماکاه و دفتر چاهارچی
 کردیدند جوای ای اسم در رسم شدم کلی میرزا ابوالقاسم نام چاهار روستیه و دیگری عیخان نامی بود بدن
 اشته و خصوصیت سابقه انهار تظیفی نامی نمودند نیز ابوالقاسم مردی خوش صحبت آدمی خوش
 معاویره و با غیرت بود و سستیهای خوب از هر جا در میان آمد از احوالات آذربایجان و اهالی آن

بالم

پرسیدم بیاناتی چند نمود که نمی بر فکر و خیالات من کردید با خود تصور کردم که اگر حالات مکتب
 و اهالی آذربایجان این است که این شخص میگوید پس چنان میتوان زندگی نمود هم شنیدن کن گویند
 دیدن الملاحظات تازه که پان سیداشت کی روشن بود که بنده با راضقها بتوسط پروه بالان به امر نیت
 باری مجدداً صرف چایی شده اسبها و فرایشان از بطهران و من بعد الله با قرظین در دایه شتم
 چاهار خانه انصافا خدیج خوب بود حیوان گفت که کمتر بل چاهار بی این توی دیده میشود و محض صایق نزل
 اسبها خدیج خوب در کمال رحمت طی مسافت نمودند و هر کرم راه مسلح صاف دوات جوان از طرف
 و نواحی زیاد هشت بده و دیده می شد در کمال انبساط و خوشی بهنگام ظهر وارد عبداله باکر گردیدند
 ملاحظه نمودم تا قرظین که توضیح است فاندن در اینجا اسباب نمرزش ملاحظه کنندگان سفر نامه
 خواهد بود بعضی رسیدن بل چاهار خانه ملاحظه اینکه در جود و کرم در چاهار خانه مسوف کردید بقیه
 تهمه سزار پول نیزم بخاری و دو هزار انعام شاکه چاهارچی دهند و درین صبح شد بخیر لکن من
 خواهم نام بعد گفتم ایسه زین نمودند من با کمال میل که ملاقات شمر قرظین نایم و یک روز در
 توقف نایم سوار شده عازم کردیدم خلاصه
 مرتبند با کمال رشادت جلود چاهیک روان است خیلی راحت هستم و اگر که کم نزدیک بشتر ترین
 کردیده شمارش در و بر بود که فرسخی از طرف باغات انور خندان عرض مطول الحی حق با

باز نایم

بقره یعنی است که یک گفتگو چه باغ خردین خلی در از است معلوم میشود در ضمن تابستان خلی با کوه
 خواهد بود کباب مرغی که همسره از طهران بودشته بود همگامی چار و ادم و مانند آنی خورد
 بلاخره در نزدیکی شهر باران شدیدی گرفت دارد در مکرانخانه شد میرزا عبدالوهاب بن میرزا
 در توی بالاخانه مشغول جمع آوری اسباب بود او مراد و تریده پروان آمد سلام کرد پیاده شد
 رشم بالاخانه انصافا خلی از من بریالی کرد احوال یکن یکن راستا بر سپید صفا نمود
 انصاف خود شادانست بسکندر خان و میرزا علی شرف خان مرغی میداشت مکرانی در طهران اردو
 خود خدمت تعریف لافان خان با ظلم نمودم از دست کسی و آخری که راه پروان آمده نزدیک غریب اتفاق
 میرزا عبدالوهاب خان رئیس رشم خانه که در جزایر مکرانخانه داشت شربانسته همه جوهر صحبت کردیم
 تمام شب پیارید

۱۵ - علی الصبح برخواست با اتفاق رئیس مکرانخانه خلیل دارم طرف نظر
 حرکت نایم

چون ابتدا سفر من بود ساحت و وضع دیدن شهر لازم بود منو همیستم قدری تفریح نایم در این بین
 شاهزاده مرتضی قلی میرزا و او را در شد صورت ظاهرش پریشان و ندانماریت که نمیدانم مریه سردار
 سرداری تابستانی پوشیده ولی بسیار چرکین خلی پریشان تعارفی کردیم هرگاه تجسس حالاتش از میان

سنگ

معلوم شد نواب الاپت و محققگر شده و حال نفسه از انما دارد و هر چه داشته در
 کشتاری این خیال پروا شده گفته اند حالت پروان از پریشانی اندرون خبر میداد الله هر خندان
 یکشنبه دوی برداشته بازار با کردیم امیر خان که با رئیس است خانها چپاری آمده بودند و او
 شد بمن بسیار مهربانی نمودند ما بردیم یکی از دوستان نماز حاضر ساخت صاحب طاق یک
 چاقوی خوب تعارف نمود از محبتی ایشان مجتهد زده بر شتم رجعت بکرانخانه نموده رئیس
 مشرف نماز هیچ بروی بزرگواری نیاورد که من نماز خود مجدد اصراف نماز شد طاقی غذا
 نخوردن من راه کرد و در دم زبانه چاقخانه اب حاضر نمایند که بروم بواسطه چپاری شرف
 سازد و از فرزند چهار پاهای دوستی و غیره اب خوب نبود در این غفار خان در وارد شد
 جامعیت کردید خبر آمدن و در دو سایر رفقا و آقایان همین رسید آمدن با خود و چندین ملاحظه بنیال
 انکلام که از غنیمت چپاری رشتن به پیغم و با سایر رفقا حرکت نایم خیال خود را با جزای مجلس گفت
 نمودم همگی رای بر اسپندیده گفتند عین صرفه و لو اوست و سکه بی طلب اتفاق گفتند معنی این
 تو در این سفر از سایر رفقا جمعی ندار و سسل است مایه ملت خواهد بود و کنون غم خود را جز نمرد
 عنان غنیمت را در چپاری رشتن موقوف داشتیم بحالین مجلس اظهار داشتیم که انحراف رای
 از برای من بد آمده است چه تجسس نماید بقیه خبر میدارم کی از آن میان گفت است کفیل بسیار

ادطاق

خوب که صاحبش بواسطه برایشانی و استیصال میفرود شد مالی نریک و شد بپوش و راهبورا
 بانقد و جوه بقیه نازل می توان خرید استقدر توصیف نموده که من خنده فریفته مایل خریداری
 است که یکم کفتم خریدید و شخص صاحب مال نماند یا سببش به نزد من آری یک کفتم خریدار این
 است باید قبول و در شرط نماید اول است که حق الزحمه و دلالی مرا نقد بدو مانی زیرا که اگر کفتم
 در قرون توقف نماید کفتم شرط اول من دویم از چه است گفت نواب عضدالدوله
 کردار او اسطه با برانگیزید و بقیه بخریدار بوده شخص صاحب مال چون تمسکین و دین دار است
 نخواسته که با اهل مصلحت و فرودش نماید کفتم با قبول وجه نقد خریدارم رقه و جسته و با سبب
 است مسموم و صورت ظاهرش بسیار قمار زرقار و کله اش عربی کفتم و شنود بسیار در حق
 ۱۸ تومان خریدم و یکمان دلالی دادم در طلبه خان رئیس بسته امبراهیم شل و شب در حق
 ایشان بسیار برده میرزا سید آقائی است میرزای گلرغانه نهم بود بسیار خوش صحبتهای خوب
 نمود و خادم

امروز صبح جمعه الا شرفی قنده است علی الصباح برخواستن پس بر پت
 بخمال این شاهدم که با بورا فرستاده کرد و با اتفاق رئیس بکارخانه آمد *M. Natal*
 گلرغانی کجالی را دیده قدری صحبت از پر و سکه صاحب در میان مشغول صحبت بودیم که کفتم

از طهران رسید که نواب الاعضا الدوله در گلرغانه حاضر شود در این بین شش ماهه حضور
 بهم رسانید در اطاق دیگر نشسته بعد از چند دقیقه که استخرا را آمدن بنده بطهران فرمودند بنده را
 احضار نمودند آنگاه نواب الاریح مذکور بودم خدمت ایشان رسید به بسیار محبت خاص فرمودند
 خیلی حسرتی بی اندازه نمودند بهلوی خوشش حامی و ادا احترام بسیار نمود صحبت از همه جای
 امدار الحوالات انسانی دولت کجانی کجانی ارکان دولت از من پرسیدند از بزرگی و کیفیت
 اعضاده السلطنه و از کیفیت و کارهای سپه سالار اعظم از من است میزرا سعید خان زبیر دول خارجه
 از حسن خلق آقا میرزا محمد رئیس از تبرک و کفایت مجربالدوله و میک نظر و خوبی خانواده مرحوم الله
 و کفایت و دانائی باطمینان شریک پان میفرمودند از هر سینه صحبتها در میان مدار غفولیت شیخ
 محسن خان و طایفه شیخ ایشان پان میسر نمودند بعد از اتمام صحبت مرجمت بمنزل
 نمودند

من با خدم و مرتضی قیصر را قدری نصیحت کردم که زن زیاده را طلاق بدو قبول نمود اندر و
 هو بعد از ظهر گرفته و بشدت بسیار دباری رئیس مراجعت نمودند شب شد بر خواستم روانه خان
 رئیس شدم در چمن راه بختی خان معلوم علم تو چنانچه را دیدم باران خورده اوقات غیر پرده فسر
 بعد از طی تعارفات رسمیه با اتفاق ایشان رفتم خانه رئیس امشب شبی است که باید بروم کجانی

که غفار خان منسل دارد در آنجا صبح حرکت نایم چند کسکه از شهر قزوین میسرتی که از این
 که از این شهر نموده ام معروض دارم شهر قزوین بسیار بزرگ چند کوه مستقیم عرض قزوین
 و کاروانسرای زیاده و بازارهای مطول اغلب از بازارهای تیره پوشش و لی سنگ و پست و بیجا
 تمام کوه چاکتفیل طرفین دیوارهای کشته و خانهها پدید یعنی دیوار ندارند و اگر هم داشته باشند زیاد
 از غریب بود یافت خانهها بسیار کوه است تمام مهارت سلطان محمود بود و روی سیم نیکه
 از مهارت پیدانیت نیوان گفت مهارت است و حال کم شمشیر و کسب از زیاده و کاروان
 و خلاصت رونق بی اندازده دارد ولی نه از برای خود شهر بلکه تسایر ولایات تمام
 قزوین یک دکان بوزر و شسته ندارد و بهوت که از تیریز محل قزوین که در آن بسیار
 بدانم که آن همه مردم شکایت داشتند زیاده از این تحقیق نمودن باعث تصدیق ملاحظه نمودن
 کان خواهد بود

بطور آنکه قزوین و سایر ولایات
 از شهر قزوین و سایر ولایات
 در آنجا صبح حرکت نایم چند کسکه از شهر قزوین میسرتی که از این

غفار خان در آن اطاق منسل داشتند که احمد خان برادر مصطفی قلی خان مات احمد خان
 خان طهران مایه کی حسین قلی آقایی قاجار ساکن تیره و عرفان و نیا که در کوشش از میان خوان
 که بنابر عیاد او اردو اطاق کردیم رسانه سلامی نمودم حضرت که اطلاع از آمدن غریب سنا
 نموده بودند در کمال احترام تعارف می اندازده تقدیم داشتند من هم از راه رسیده باران من
 راه را دیده شستم قدری تبارت کاری خود مشغول گردیدم کاجی صحبت کاجی تبارت کاری
 از قبیل و دشمن شوارخ که کین میوس معمول میدارم رفته رفته از دست کسب پروانه
 حالتی نمودم پنداشتم که بیان حالت تا وقت رحیل باقی خواهد ماند درین از راه خوردن زیاده
 پس از صرف شام و اتمام صحبت غم نخواهید داشت نمودم نور چشم بنیم حیرت اول
 که نم شده بود بکفر خیالات آنستقبال و ماضی را میگردم که شدت باران امتدادی حاصل
 نموده بود همچون سراز تجاری پروان کرد تا ششم حرکت نایم مایه وارد در میان آب غلطان
 من در این خرقاب حیران دیدم محل در یک نیست با لباس و زمین تر و اوقات از خرقاب
 برخواستیم چنانچه روشن نموده رفقا بدتر از من نگاه حیرت آمیز از این نمونه سفر نایم
 من لشم اگر نمونه راه تیر از این است که من دیدم و شدت باران این است که می اند نمود
 اگر غم راه نام کند باری جای نشستن نبود چه رسد بنواپیدن تر اول و اردو کس را اطاقی

و با خود یکسایه بر کرد ز درخوابت شاه - با کوشش خول پابان شود با زمان محمود ازین مقدمه
 سخن یکسایه و چاره محبت در این من جمله جعفر خان همیشه باقی چون سپه از ان و از سر اسرار
 از راه در رسید از مکرگشته دشمنه نیش خود را بکار در اسرار ساینده باری مثبت باقی بود
 روز دیگر - علی الصیاح که شنبه ۱۲ است بران ساکت شده بر اسراف افشای بیخ
 اسب با بنام و خوشی پیدا کردید چاره او را که پیش فایده و صاحب اختیار این خدیو
 مسافر بود و هو اسراف است در عت ازین مقام اولی برخواستند آشنای باکی که از این عت
 این سفر داشتند بارهای خود را بار نموده حکم کردند زمین هم با کمال افتخار اسب ایتیمه اسوار
 نیم بر شکیس که منزل اول از کدشتن قزوین است از شهر که خارج شدیم هو اسب را خوب
 و با عظمت از اطراف جاده همه جارت بود چند کله از سینه با چماق سینه یعنی باوی سوار
 من چنانچه گفته اند

خراشید و پوشید تبر منگ شاه بزم شبت با هم در می راه این شهر منگ منگ
 شید و شیرین برده و اسم نیک نامی در شاکت در تمام قافله که نشسته کاهی آن کی از این قافله
 میگوید که این اسب عسرا کجا خریدی و بچند ایتیمه نمودی آن در گری گوید این شخم مادیان
 بخدیرا چرایان بیگی در این سفر خطرناک سواری آن در میگوید به به عجب اسب است باکی

باجای

بالاجماع گفتند شخم قربانی با ایتی محض خط چشم نظر بر یک و کوشش سستی تا در این سفر
 از چنبره باشد هر کس به سپاناتی شرح محنت این اسب زبان میاورد من بی عقل کم
 خرد اول تعریف حضرات را خورده تصورات زیاد در باره خود و این با صفتها با خود یکسایه
 اول ترقی محبت است که در ابتدای سفر این گونه اقبال مساعدت نموده این اسب را توانا
 در افتار مردم حریت توان میاید باری میروم میخندم انبساط شخصی منمایم کاهی از قافله
 بفاصله نیم فرسخ عقب کاهی جلور و اندام خود تصور میکنم که به به مدافع پیدا نموده ام این اسب
 در تیر زلفیه کراف میفروشم خارج و خسارت عوض راه را بیرون میاوردم سه ساعت بعد
 نزدیک کربشکین گردیده مردمان غریب دوست همان نواز دارد رسم معمول ایشان
 این است که از راه خارج شده از هر که مسافر و قافله باشد در میانند بفاصله دویست قدم
 آمده بر سر کنفر مسافر قریب سه چهار نفر میزند جلو تا میکشند تجرید تعریف از جای خود نشان
 میمانند بگوید که کسی گرم داریم اطاق جنب منزل با صفا عاقبت یکی میگوید اول زده منزل
 میبرد لیکن فرقی که مسافرین با یکدیگر دارند این است که هر کدام که با خود نشان دارند حضرت
 و خوششان زیاده از دیگر است من را با هزار احترام وارد و قریه کربشکین نموده در اطاقی منزل نمود
 چای گرم حاضر ساخته از دست کشید پرده آنکه چینی است نمودم امشب در خان حصین علی اقا

جای دیگر منزل دارند من عیبه باری وقت شام چون قرار شد بود که از منزل غفار خان
 پنجه نموده برای من بیاوردند شام حاضر گردید و با اتفاق ایشان خورد و خواهم صبح زود برگردم
 سوار شدیم

امروز صبح یکشنبه است که روانه منزل دوم که خرم دره است شدم بواسی
 خوب راه همه جا دره بود و معروف بود که چون آنمزل سرحد نیامین قره زین و زنجان استیج اگر
 این دو ولایت مدخل درت میکند ازین بابت درو زیا پیدا شود دره های خوشنماک و جانمای
 سخت داشت همه جای را ندیم تا از دره ما خارج شده در زمین سطح همواری رسیدیم از
 سمت دوات و اشجار زیاده رودخانه باری جای بسیار با شکوه نمایان اگر چه شدت برف
 تمام درختان را گرفته بود ولیکن فضل تابستان خید با شکوه است باری وقت غروب از خرم
 گردیده ده بسیار خوب خوش وضع آباد با شکوه رودخانه بزرگی در جلو این ده عبور میکند و نمایان
 خرم دره است در کجانه بسیار خوب منزل کرده در بالا خانه غفار خان منزل نموده در اطاق
 پایین من و احمد خان و حسین قلی آقا از خسته راه پیرون آمده گرم شده چای خوردیم و حرکت
 کردیم زیرا خوشم بود از وضع سواری امروز و ملافت هوا و خوبی مکان و جاشته غرق حبه
 بودم که حسرت آوردم که نمیدانم با کجای شاکه در معرکه جدال که با هزار سوار مقابل بودند ما نمی

باز

باعث گردیده که هنوز از کرده راه رسیدیم دست مبارکش را بلا سیکرد و اعظمه معمول منی
 کفتم چشم روشن من قوری فهمیدم که با یو آینه تو مصیبت و تعریف باید چنین بشود با اتفاق
 دوستان در طویل که با یو بسته بودم دیدم اشخص کونیده راست گفته است شکوه و تحیر ندیم
 چند نفری از اهل ده را خواسته قصه احوال را بیان نموده ریش سفیدی که از سایرین سبقت نقل
 و تجربه داشت گفت اسب من خام بوده و ضرب خورده علا جش بخزند روزمان و دماغ پای
 اسب نمادن چاره ندارد کفتم باین بهترین است که دماغ بر پشت دست من بگذارید و بگویند که تو را
 چه اشکال بود که مالی بی تجربه خریداری نمایند دست از چا پاری برداری و در پهن را مصلح و مندر بنا
 کاری بسیار تغییر شودم کاری محسوم که المقدر کائن مر اجبت با طاق نمودم و هر چه فکر کنی با کجوتی
 و چگونه بروم باری جهانگیر جا و ادارا خواسته بیان مال را بعضی متعسلس ایشان رسانیده و کمال
 عجز و انسار با وسایط و وسایل قویه با یوئی تا زنجان گرایه خواستم او هم چون از مقدمه اطلاق
 کرد و ابتدا نمود که مال ندارم تمام ما با بار دارند آنجا وسط من است باری از پر کشتن من
 و کم شنیدن او عاقبت بر التماس و گرایه افزودیم با یوئی مبلغ کزانت گرایه نمودم پول قرض نموده
 دادم کفتم بسیار خوب خواهی بود با یوید که نقد باید شخصی را پیدا نموده جو یا بورا کشیده یک
 دار تا زنجان برساند انوقت در زنجان تعالجه نماید کفتم ممکن است که مشتری پیدا شود و خود را بیا

عالم چون از عقیده من اعلامی پیدا نمودند چند نفری طالب شدند قیمة از چهار تومان با از رفت
 باری شخصی را پیدا نمودند اجرتی معین شدند که جلوی او را بکشند علاوه از این که رایه خور صحن را
 دادم زمین و برک آن یوز بر سر این یوز زده سوار شدم
 دو شب نه چهاردهم است این حالت رودانه منزل است که سلطانیه
 شدیم با یوز را در جلوی کشیدند من سیم پنج بر روی بزرگوار می نمودم رودانه کم کم هوای او بر من غلبه کرد
 با گاهی مختلف وزید و خیال آمدن باران و برف داشت که در منزل تنگ قفله که خیال نماند
 نبود ما ندیم این ده کی از دهات خوب خوش وضع باشکوه است همان رودخانه خرم دره از
 میان این ده عبور میکند خانه یکم شش بر سر دنی و اندرون بود پیدا نمودیم در اندرون غفار
 خان منزل کرد و در پردنی من احمد خان و حسینقی آقا منزل نمودیم بعد از ساعتی هوا ببار
 گرفت بطور شدیدی بارید بسیار شرک کرده که آسوده شدم در این منزل سه چهارم یکبار از یوز
 نمودستی و دو تومان پیدا شد از شدت اوقات تلخی را منی شدم رفت شجوه چادر و پشمال
 مراجعت کرد باری شب خوابیدم
 صبح ۱۱ است برخواستیم
 بسیار منتقب برف زیگاری آمده بود باد شدیدی وزیدن گرفت معلوم شد که این نمونه باره
 سلطانیه است حرکت ممکن نشد امر را ما ندیم شب را از فردین این طرف حسینقیه قافل

را
 آید

میکردند الحق این کمال سبب بانی و خدا کند از این زمین نمودند من در منزل از هر باب آسوده
 بودم شب را خوابید نصف شب چاره او از خبر کرده که هوای صاف شده و این منزل سلطانیه است ببار
 منتقب است بهتر این است از اینجا حرکت نمود رودانه راه شدیتر با چشای منتقب آلوده با نه از حرکت
 و شقت برخواست سوار شدیم کفر سخی که دور شدیم شدت با تجدیدی گرفت که تمام اهل قافلها
 آمده بودند من آنچه بالا پوشش داشته پوشیده گمر است بودم سر روی خودم را حکم کرده و لیکن
 چنان میل زیدم که ناخوش تر صورت
 تمام قافلها که بزور چاق حرکت میکردند از شب از زور سرما چنان غل غل میزدند من چاره دور تر بودی
 با یوز اشک چشم شدم و می میدانستم اگر دقیقه در روی زمین با نم از قافلها منتقب خواهم ماند
 زنت خود را بر روی با یوز انداختم و نه سیم باره فلام قافلها گذشت من چاره کم خسته ضعیف
 نماند منتقب پر بار زده از ترس قریب میفرسوخ دیدم قافلها رسیدم در دسر چیم
 شبی منتب با کمال بدی داغیت قریب بلوغ اشباب وارد سلطانیه گردیده
 امروز شانزدهم شهره عقده است وارد خانه منی گردیده از شقت و خستگی راه فری
 کرسی گرم دیدم رفتم زیر کرسی تانقارن غراب اشباب خوابیدم وقت مغرب برخواستیم
 پس از صرف چایی برخواستیم قدری در دهه قفلج نمودم

د

ده خروبه از بناهای قدیم که کبند شاه خدا بنده معروف در اینجا است داخل کند شدیم کبند قدیم بنا
 بسیار باشکوه و از بناهای قدیم کشف زنده از صد سال پیش ازین این کبند ساخته شده کاشی
 کاری بسیار خوب ممتاز که در طهران رسم دیده اند و لیکن قریب بنه نام هرگاه هر پرستی
 در تعمیر این بود هر اینکه تا صد سال دیگر میتوان کف این بنا باقی و آثارش ثابت خواهد بود
 بنیادهایی محسوس بود و اشجار کم بلکه هیچ نداشت این بنای مردمان ده شیر و بی نصابت
 بعسرت زندگانی مینمودند آثار عمارت سلطانی از نیمه سخی میاید واقع است در
 تپه پستی و اطراف آن آثار ده قدیم باقی خود عمارت چون خارج از ده بود تا نشاندهایی
 شیر خواهد استراحت کردیم

صبح دیگر که قصد هم است برخواستیم پس از صرف چای سوار شده عازم شهر نیک
 کردیم هوای بسیار خوب با طراوت بر خلاف دیروز براحت حرکت مینمایم در کنار تپه با
 جاده خوب رواییم از پل گذشته همه جای دهات بزرگ و کوچک دیده شد
 دهقانان و مسافران عبور مینمودند همه جا راه باشکوه در شان زیاده در اطراف بود آنچه
 متعدده از تپه تا جاری همه جای را ندیم تا سواد شهر پیدا کردید از دور خود در همان معلوم
 بود که در بلندی واقع است ولی نزدیک اطراف شهر کوه است در اطراف شهر همه جا

در کوه

و اشجار و در شان سوزیده شده خود شکر یک قسمت حصاری محروبه دارد قدیم ولی
 اغلب حالانند شده است و قسمت دیگر بدون حصاری میباشد از پشت حصار عبور کردیم بسیار
 محروبه و کثیف بود و در شهر شده در کار و انرا می خوبی سنبل که چندین عمارت رو کوبه نمودیم
 داشت نزدیک بازار در یک بالا خانه سنبل کرده است راحت نمودیم امروز حرکتی نکردیم بنظر
 اطاق را گرم نموده چایی صرف نموده خریدم فردا صبح که
 امروز هر چند هم است بعد از ظهر چایی غرم تقوی شهر نمودم از سنبل سپردن آدم
 هوا سرد رفت زبانی آمده بود و کم کم چای غرم مکرر افغانه نمودم همه جای پستان از میان بار
 مطول استقیم که همه جور اصناف مخلوط بهم نشسته بودند عبور نمودم بسیار خوب باران خشک شکن
 بود رسیدیم میدان بزرگ مثل بازار طهران و سبزه میدان معاینه سبزه میدان تازه اشجار
 در اطراف خیابان کاشته بودند در وسط خیابان محضری نزد در پشت عمارت حکومتی مکرر
 خانه مبارک واقع بود و در مکرر افغانه شده میز موسیقی یاد کرد که رئیس مکرر افغانه بود ملاقات
 نمودیم هیچ اشیا ملاقات ننمودیم بودم خیلی خصومت قبل از آنست که تجویز داد تعارف زبانی نمود
 کویا پیش از زورده ماز قزوین خبر آمدن ما را کتاف کرده بودند اگر چه هنوز سزا ندیده و پنج هزار
 بچیده بودم مکرر افغانی طهران خدمت مقرب الحاقان ناظم کعبه و ضعیف شکایت از سزا کردم

بعد از تمام صحبت برخواستہ مجدداً بازار باو کاروانسرا را آتج نمودم خدایتان
 زنجان و قلی تفرزین ندارد جای بسیار خوبی است بازار با خوب زیاده اجری اجناس
 ارزان نان یکن نام مرغ عدوی ارم گوشت چارک ارم تخم مرغ عدوی
 از تخیل سایر ماکولات ارزان و فردان نان بسیار خوب ماکولی داشت که در این چند
 روز مسافت خود ندیده بلکه در همدان هم نخورده بودم زنده گانی در این شهر هست
 تمام روز بسیار بدطرف عصر خفتی خان وارد شد بعد از او محمد جعفر خان در همان کاروانسرا
 ما منزل نمود شب یکدیگر ملاقات نموده همنشین مبارکی گردیم شب را استراحت
 کرده فردا صبح که

صبح ۱۹ است برخواستہ بخمال حرکت بودیم نیم نوبت برف آمد و بگذرنا
 و با کمال شدت میبارید هر گه آمو قوت نموده برخواستہ بازار آمدیم بخمال این اقدام
 که فکری برای فروشین باو بنامیم اگر چه از روز و روز و کمال التماس را همه کس کرده بودم
 که مشتری پیدا نماید بالاخره امروز ششصد شصت تومان نیم فروخته بخمال ادب
 دادم تعارف هم بان شخص که این مشتری را حجت بودید کی نمودم مرا حجت بمنزل
 باشد سرد و قدری خوابیده در این پن شاهزاده زین العابدین مرا استحضار دادند

نی

من پند نموده بودند و در او شنبو اسطه سبقت خصوصیت اظهار داشتند و ملاطفت نمود
 من بهم با حالت کمال برخواستم طریق ادب بجا آورده رسوم انسانیت را پیشه
 کردم کمال میل و کمال کمال ایشان قواعد شخصی ساغر نماند بعد از صرف چای عیال
 مرا حجت مینماید گفتگوئی اولی که نمود از مشکلات شخصی و نجابت اصلی که در ضمیر من است
 بیان نمود از روز و روز و در بخواب تا امروز بنا کرد و بخش کفایت کار دانی مای شخصی
 که در حکومت خراج داده و از رحمت مای مخصوص نواب کنالدو که نسبت ایشان دارد
 و از اخبار شخصی که در حکومت زنجان پیدا نموده شرح عیو طعی تقریر داشت دیدم
 اگر جلوانیر شده تقریر را بکندم دو نوبت باید سه سال در زنجان بمانم تا تمام کفایت نهاده
 بشنوم در میان صحبت خلعت کردم لقمه از میز را علی البر منندس که یار دیرین و شفیع مسکین
 شماست برای شش پیغامی دارم و ان نیت که بعد از تشریف فرمائی شما این صحیحتر است
 اسباب از مدرسه مبارک معفو و مسروق گردیده است هر چه خواستد سزا پیدا آید
 که استر و اموال نمایند پیدا شد بالاخره جمعی از موثقین و خمدسین قوم به نیت اجتماع قول
 بر این نهادند که شاهزاده زین العابدین میرزا بقوه آید اسباب را بر قدرت نموده است
 از جنده عتی که در این سفر محمول به بنده شده است این است که خدمت شما برسم باینده

ما را خلف دارید یا وجه قیمه ان قدر می تفرشد از صرافت گفتو افتاد بالاخره بطایفه الخلیل
 تشریف بردند خلاصه با همه آنها رنیک بختی و ریاست و نیازی دولت ظاهر عاشرا
 پریشان دیدم اشتر اتوانستم شام بخورم از شدت سرد در اهنگه خوابدم امروز صبح
 امروز صبح که بستم ذی قعد است وقت اذان برخو استه اتفاق فاعلمه
 شد هوا شدت سرد برف زبای آمده بود هر قدر از رنجان دور شدیم برف کمتر آید بسیار
 بود و لکن از شدت سرما سرد در او چیده همه جا جاده ببلندی پستی راه است در کنار
 رودخانه حرکت میکردیم بعضی جاها بواسطه کمال احتمال خطر داشت بسیار خوف بود در اطراف
 درخت و اشجار و شمعهای متعدد رودخانه باوای گردشها جاری بود هر قدر بیشتر می رفتیم
 رودخانه زیاده تر بود در فصل تابان این راه خیز با شکوه خواهد بود شکوه این راه بواسطه
 مواظبت حکام است بلکه حالت طبیعی معتقی شده است چنانچه اگر تصرفی در اشل این
 کرد و اوقت توصیف صد چندان خواهد بود در راه قدری در حرکت تعویق شد از شدت سرما
 نخلخانه و محمد خیر خان رسیدند از حالت محمد جعفر خان عبرت کردم در این هوای سرد
 در این پایا راه آذربایجان هیچ تغییر لباس ندا داده با همان لباس رسمی طهران کمال شدت
 ردا نه بود ولیکن از شدت سرما چنان باضطراب آمده بود که ناخوش تر صورت صحبت کنان

بالم

رسیدیم به نیک بی این ده خراب که فی الواقع بدنی است در جای پستی واقع است چند
 خانه و از سنگنی دارند همه فقیر این ده بسیار محبوس است با آب ذهاب متر دین را بد چند
 چند جاکتیم برای منزل عاقبت خانه پره زالی فروده روز کاری گیاره خندان زیر کار کرد
 ایام شوچسردنوز تیغ کشاری بوده پیدا کرده که با هزار زنت مارا راه داد و اسب نشت
 در منزل این شخصه یک کرسی شکسته و یک لحاف پاره پاره و چندین تیرا کرسی شیش
 آنگه برای مستحقین منزل همیا کرده بود از راه علاج سلامی کرده شستم ما شکر غریب گند
 و حسنیقه آقا و احمد خان باشیم در این خانه منزل داریم از شدت سرما پناه بریزان کرد
 برده هنوز از خستگی نرفته بودم که فشار به شمشامی ال سپره افکار کردیم دیدم چاره جز
 سوغتن و ساشن ندارم اتفاقا این مکانی که من نشسته ام در آنجا بوی گل پره راست که در
 ساعت بر قش اینجا با چار است چند تبه آمد زحمت داد و عبور کرد و تحمل شدم کفم همان
 خوصاصب خانه است تا پس از صرف چایی و خوردن شام وقت خوابدن شد این
 میزبان کفم حال وقت خواب است شاهرگاه تا نامی داریم در این انبار بر جنبه یاد ایام
 که بعد از خوابدن خود تا زاریغ و ما را بر حمت نیندازید قبول کرد در خواب است با شعله ماکا
 صورت و در وقت ما خوابدم غفقت از آنیکه عجزه مکهاره پدار و کرشاری بخالات

ماست یک مرتبه بلاسرمن آمد که عبور نماید و اردو بنا را بشود عقیده ال این شد که گفت
 بزنده اسرمن رود شود که من پدار بشوم میند شد در صین پلین در شکم من خرد و آمدند
 که دیواری خواب شده یا تختک روی من افتادند قدرت برخواستن نه دارم چرا
 چشم باز نمودم سنگینی بر روی شکم خود دیدم با خود گفتم براینه اجل مرا فرارسیده در این
 نیم شب عزرائیل سر وقت من آمده لال اردو نکندم بی اختیار فریاد بر آوردم گفتم نه
 بختید منم برخواستم در صورتیکه خود را در معرکه هلاک دیده بودم گفتم این چه رسی است که تا
 تعهد کرده ام همین یک دفعه است باید بچشید دیگر نخواهم آمد باز خودم هنوز چشم بستم چرت
 اول کردم نشد بود پنداشتم در خواب می بینم که در تون جام اشکام دو دغری بی قرار شده من
 نزدیک بهلاکت هستم از شدت خوف از خواب برخواستم دیدم عجزه بی نوار و ک
 دیگر چیزی آب ریخته پس زبانی آورده بالای سرم من در وسط اطاق روشن نموده و کمی
 بار نموده خیال دارم برای شوهرش پلوتیب و بدین اثر دود است که کمان میگردم بجا
 می بینم برخواستم رفتار پد ار کردم ایشان هم از قضیه آگاهی حاصل کردند بالاتفاق
 هر چه خواستم که بپوینتن را موقوف نماید پذیرفت چاره خروشتن ندیدم با بنر از رحمت شیدا
 صبح کرده علی الطلوع

در کتبه

دوشنبه پست و یکم است برخواستم تشکر کنان که از دست این مریبان خلاصی یافته
 سواری شده از آن ده خراب سپردن آمدیم هوا خوب بود همه جا در کنار جاکه عبور میکردیم
 اشجار کمتر دیده میشد چندین نوبت همین رودخانه را ندیم و عبور کردیم با کمال راحت
 رسیدیم بتزل سرچم این ده بر خلاف نیک پی ده با شگوه فشکی است در زمین مسطح کدر
 رودخانه و نزدیک او کاروانسرای بزرگ اجری از کارهای شاه عباس دیده شد و بی نوبت
 «دین مندر اطاق بسیار سردی کردم آمد تا صبح هر کاری کردم کردم شدم
 صبح پارسه که سینه دوم و قعده است از نیمه نوار شده عازم هستیم اینرا باید
 کردند قافلگوه عبور نمود روانه شدیم بهکام حرکت هوا ابر و گرم بود انا باریدن هویدا
 هر چه بجا رود از اتماس کردم که باز کند قبول نکرد و بکند قدری از ده خارج شدیم بجا
 باریدن که اشت کولاک غریبی کردید شدنی که چشم هدیگر را نمیدید ما را متفرق او قاتل
 حواس پارتیان باو با متفرق شده بودند هر یک بجهال خود قسمی میدیدند من نفهمید
 چکار کنیم مقابل قافلگوه که ابتدای کوه پیدا بود و چنان ابر گرفته بود و تاریک بود که چشم
 کار نمیکرد رسیدیم به جمال بار یا بو با خود نشان رفته بکاروانسرای محضه در زبانه های شاه
 عباس ۲۲ سال قبل از این در کاروانسرا همه متفکر هستیم که چکار نمایم رفتم حرم بی نوار

نمودم اطاق کوچی کرسی حاضر ز رخ تاب زیک دیدم رشم زیر کرسی گرم شد پس
 جعفر خان بختیاری رسیدند در وقت منزل گرفته بودند غفار خان هم در وقت منزل رفت
 من دان دو نفر معمود در زیر کرسی راحت نمودیم کمان میگردیم که این منزل متعلق
 خواهد بود امشب از خسته و مرارت عرض راه پیرون خواهم آمد و غافل از اینکه این
 منزل متعلق به بیت و پنج نفر غلامان مستحضر راه است اول غروب یک یک از خدمت محل
 خلاصی یافته مراجعت منزل نمودند کی ساعت از شب گذشته این همه جمعیت وارد کتاف
 میشدند جای نشستن برای ما مانده عجیب خط بزرگی کردیم لابد برخواستیم بفرز منزل کبر
 اشکایم من و مستحقا اقا بقدر یک ساعت در میان ده سراغ منزل نمودیم هوا شدت
 و کولاک بود هر دو طاقی که ملاحظه می نمودیم کرسی وسط گذاشته بودند و در آن قریب
 ده نفر جمع بودند بعضی اطفال کوچک بعضی بزرگ اطفال کوچک هیچ چه لباس
 برهنه و عریان در زیر کرسی خوابیده و نشسته بودند مردها و زنهار نیز جامه و پیراهن
 هیچ چه لباس معمول این ده نبود مختصر اتمان طور که در تابستان در صحرا می کردند همان
 در زیر کرسی نشسته اند وقت پیرون آمدن اطفال تحت مستند باری هزار معرکه
 کوچکی پیدا کردیم قدری تا پاکه که وقت جان و روح روان بود تحصیل نموده در زیر کرسی

برایم

برختیم برارست خوابدم تا صبح هوای خوبی شد
 صبح که سمیت و سوزم دقیقه است خیز زود روانه کردنه قافله کوه شده راندم زیرا
 بسیار سخت است شش هفت فرسخ قافله کوه همه اش کرده است نشیب فراز
 زیاده دارد کوه های سفید مثل سنگ مرمر زیاد دیده شد در این راه قافله زیاد بود از طرفین
 چو کله کایا دو کله روز بود مانده بودند حال که هوا خوب شده است همه راه افشا ندیدیم بار بار
 کوه بقدر کلاغ بد است رسیدیم برود خانه بزرگی که در پایی آن کوه عبور می کردیم از پل گذشته
 داخل کوه شدیم سر بالایش چندان پر فراز نیست ولی مطول است جگانه عرض است
 قریب ۷ از ربع تفاوت در وسط سرد در رجوم قریب نیم فرسخ سنگ فرش کرده است
 اما در این وسط که میتوان گذشت مسطح است بسیار سرد است از شدت سرما و برف مو لنگ
 شده بودیم بسیار کرده سختی است رسیدیم بفرز قافله کوه برف کم شد ولیکن نخ بسته بود
 که سواره عبور کردن مقدور نبود از مال پاده شده هزار عسرت خود را بیایم رسانیم کرد
 که خارج شده یکدفعه رسیدیم بیک محوای وسیع خیزه قشنگ هوا بسیار خوب شتاب شده
 شعبه از رودخانه قزل اوزن بگذشت طرفین رودخانه مشجر و دات کوچک بزرگ
 هوای خوب و بار غرض وضع قشنگ از پل مطول گذشته وارد بمیان کردیم دیدیم این

نزل بسیار سخت بود اگر چه بجهت آنکه بی خطر جستم دلیس خیلی بکشدت برف ز بلای خرد
 بلا شدیدی میآید چندین نوبت در روی رخ زمین خردم در فصل تابستان چندان این گونه
 سخت نیست در قریه میانه خانه که غدا منزل کردیم چندان اعتنائی باینکه در شب چه خبر کرد
 تا پناه سپارد و میآید پول زیادی میگرفت تا پناه کمی میداد بقدر نیساعت گرم میشدیم آتش تمام
 شده بود باری هر چه فریادی نمودیم علاج پذیرند آخر شب رشم در انبار تا پناه چند عدد و تا پناه
 زدیم در تنور سوزانیدم گرم شدیم غیر از این کار علاجی نداشتم والا از سر ماتف میشدیم
 در این دیات در فصل زمستان نمیتوان شرح داد شان تا آنچه قدر است حق دارند بسیار
 معیشت و زندگانی ایشان همقدراست اشب از ترس مده جازب نتوانستم بگویم شایسته
 شیر و عسل خوردیم صبح شد
 امروز که سپت چهارم شهر رقعده است از میانه حرکت نمودیم قافله همان قسم زیاد بود
 میانه ده معتبر نسبت بزرگ آباد و در مانش از تجارت تا پناه تمول خانه های خوب دارند در
 خانه اجری و سردرهای قشنگ دیده شد رفیقان مکرر آنجا فرصت نشد صبح سوار شدیم در راه
 کردیم و کالین چند از هر قبیل دیده شد از ده گذشته توی صحرا افتادیم برف جگه را کرده تمام
 نهرهای زیرش نسبت بودند باندک با کفی تمام صحرا تاریک میشد و برف است که بر سر دم

دانه

ریخته میشود هو اصف بود ولی افاب هیچ اثر نداشت روی نوشته سیر نرم از شدت
 سرما و ششی راه نتوانستم بمنزل مقصد برسیم بلکه بی اختیار روی حس تمام قافله در بجا
 قیاس که روی کوه چگست در کنار جگه افتادند زمان از شدت سرما قافله بر کوه نمودند
 هیچ ملاحظه در سکو طویل جاکر شتم سکو طویل خوبی بود دیگر افاق موقوف شد ازین منزل بعد
 سکو طویل تر نسبت زد و آتش افروختم و لیکن تا نیم ساعت حرف لازم را به اشاره می خواندیم
 کم کم گرم شده حالتی پیدا نمودیم این که کوه چگست چون کنار جگه است مرغانش برای بزرگ
 حاضرند تمام ده را برف کرفته بود از عجایب اینکه اطفال این ده تمام عریان و بدون لباس
 میمانند در های اقا قرشب با سنگهای بزرگ محکم میکنند بجهت محافظت از کوهک ولی ما چون از
 اطلاع می داشتیم با اتفاق حسیقه اقا از طویل بیرون آمدیم من بقتت نمودم که بگرته حسیقه اقا
 پاکر زینما و معلوم شد که کوهک خیال و نبال نمودنرا کرده است بالاتفاق فرار کردیم خود را بطویل
 رسانیدیم
 کوهک در این ده حالت سکون دارد در هر اطاقی چنفر ده نفر کوهک نشسته اند همین جوی ایشان کاشا
 بینمانند باری سنگ بزرگی بر پشت در انداخته همان دم در خوابیدیم و از ترس صبح هیچ خبر
 نیامدیم امشب خوابیدیم صبح زود سوار شده راه افشاریم

صبح زود که سبت و پنج شنبه دقیقه است روانه ایم لکن زودتر از روز است نشیب و فراز
 کمر است ولی برف زیاده است درجه سردی را نیتوانیم عرض نمایم شدتی سرد بود که بنفقد از آن
 خارج میشدیم تا منزل دیگر قدرت کف که کردن باطراف یا یک حلقه حرف زدن داشتیم
 گاهی سواره گاهی پیاده روی پنج هزار مارت حرکت میکردم رسیدیم به قرقه چمن که چمن
 نبود قدرت حرکت کردن هم میسر نبود پیاده شده سکوطیله را منتحب نمودم اشب ایشب
 روز دیگر که سبت ششم دقیقه است کچال حرکت بودم و سب برف زیاده آمد
 بود تمام و غرق برف شده بود حرکت ممکن نبود چاروادار کیفیت باید فعلی سخن بست پای
 ما مانده شود تمام روز را از ترس سرما از طریق پرده نیاید شب تا صبح شدت بسیار
 ولی جای اسپار کرم بود

او در صبح زود که سبت ششم شنبه دقیقه است بر اوصاف شده ولی برف زیاده
 آمده است این دو قرقه چمن بسیار ده با سکوچی است منقسم بدو جزو واقع در روی سبیل
 که در این میان رودخانه بزرگی میگردد خانه زیاده داشت از پای تپه تا قله تا شش مانهایی
 پشت سر هم ساخته اند کوه سفند زیاده داشتند خودشان هم متمولند همه چیز در این ده وجود
 داشت باری همه جای توی برف حرکت کرده رسیدیم به یک کاروانسرای مخزوبه ای

۱۰۰

داشت نه طویله و چا و نکا جواز شدت سرما ضعیف شده بودند که در این کاروانسرای نیند
 ولیکن از شدت سرما و پیچ جان که مباد المقت بشویم راضی شده که از آنجا بگذریم و نیم
 فرسخی از جا که دور میرسد بدو کتب داشت هزار مارت و رحمت را ندیم تا خود را بیان
 ده رسانیدیم از شدت سرما قاف در حرکت نیتیم این ده بر خلاف سایر دهات بسیار خوب
 بزرگ و آباد واقع در زمین مسطح چراگاه و علف زار زیاده داشت مردمانش خوب همانند
 جای بسیار خوبی بن دادند و نذر سردی را بی مزع اعفادند صاحب خانه جوانی بود
 خوش خلق ساگردان خانه آمدند انعامی دادم در کمال راحت خوابیدیم صبح راه افشایدیم

منزل حاجی قاف

در کمال شکر گذاری صبح زود که دوشنبه ۲۸ دقیقه است روانه ایم جاده صفت
 بود اما برف خیلی زیاد تر از هر روز باشد بدی هم میوزید بر همان زمین حرکت میداد و بر سرانیت
 امروز هم هزار زلفت گذاند خود را بجای قاف رسانیدیم جای در سکوطیله که کشته سکوطیله منبر
 بود راحت کردیم

علی الطلوع که سبت ونهم شنبه دقیقه است از حاجی آق و از منزل با مسج ستمتیم هوای
 تعمیر کرده زمین صاف مسطح جگه بی برف هوا کرم بلکه اغلب خاک بر جی خواست کنگره را

بجا آورد بعد از گذشتن سه فرسخ رسیدیم بگردنه شیب با بکمال آسودگی برف خواهم داشت با بزرگتر
 اشک در فراز کردن در کمال راحت و خوشی عبور نمودیم اما انان از تیب تمام مایه نجیبه بودیم
 این بود که چشمه کوچکی جاری بود در تمام جاده حرکت میکرد و از شدت سرمای غوری لبه شده بود
 که عبور ماسه و سنگه محل خوردن زمین و خطر کلی داشت با اینکه در طرف پنج دقیقه مکمل بود چشمه را برنگردان
 که این بده بود و این حمیت سرد درین آسوده شوند از ما با کمال بهر اوقات و ملاطفت عبور کردیم با
 تفصیل تهر تهر زمین خوردیم و لیکن جانی عیب نکرد رسیدیم بکوه در انرا بی خرابی که در پای کوه است
 رقیه انجا غیاثی حاضر بود شخصی جانی فروش منگولی منزل دارد جانی رنجی حاضر کرده بودند
 پای کوه فروردیم که خواجواتق در سوای سسه دیار لرزید و از انجانی ایله مستعمل شده اند و هم
 با مسیح که در سه فرسخی شهر تبریز است

ده بسبار بزرگ آبار در ده خانه بزرگی جاری یافت و اشجار در کنار رودخانه نشانه بودند
 خانهای عالی و کاکلی با بار زیاد کار و اسرای عجب همه مایه کشیم عاقبت چنانه باره دادند خواتم
 با نیم معاملمان با صاحب خانه نشانه از انجایی دیگر از جایی دیگر بجای محض عاقبت در یک طریقه
 مخرب بود که هیچ در این رستان مان لبه شده لاعلاج منزل نمودیم انشب از شدت سرما و سختی
 جنگ آمده تا صبح نخواستیم صبح زود برخواستیم که در آن طولی خلاص کردیم

۱۰۰

چهارشنبه صبح که سنج ذیقعه است که از مسافرت و منزل اخرین است با بکمال وجد
 که بجهت از سستی راه حبه و سلامت باین منزل اخر رسیده سوار شده راه همه جایی صاف بود
 خوب برف در جاده وجود داشت میایدیم و متصل شطرنج دیدیم بودیم رسیدیم بکعبه
 پوشان اشجار زیاده می بود باغبان بزرگی در نظر اندامات از آن دیدیم ولی از دور پدید بود
 همه جایی آمده تا سوار شدیم پیداشد سگ بدمتی خودم کردم فضل دویم

روز چهارشنبه سنج ذیقعه در کعبه رسید و امید که شب در چشم در رسید بود
 ارشاد شوق لرزید و در شهر تبریز شدیم همه جا کام زمان جو یا در پارس خانه مقرب انجا
 میرزا احمد خان بودم تا بعد از مدتی بپاشان خانه ایشان را یا قلم بعد از ورود در جاده است
 استه پیش رفته در باب اوطاق رسیدیم محمد جعفر خان و تحقیقی که اندکی قبل ازین وارد
 شده بودند در نزد مرتب نشسته دیدم بنده نیز بعد از اذن دخول وارد اوطاق شده بود
 با ادب نموده رسوم ادبیت و طریقه انانیت بجای آورده در جانی ششم بعد از
 که مرتب لب تکلم نشود ابتدا از عدد معین سوال فرمود بعد فرمودند که من از حرکت
 معین و اوضاع مدرسه ابد الطلاع ندارم و بسیار تعجب نمودند از انکه میپوشیم بفرمودند که شاکر
 معلم لازم ندارد بخصوص در ان شهر که نمونه دهر است در قریب صد نفر اشخاص و کاتبان

و گاه در هر زمان یافت میشود آمدن علم زبان چنانست دارد این همه بی نظیر و کارهای تیر به
بخت حرمت و مزید بر حرمت سرتیگ کشته بعد از این چند حکله سؤالات حرمت آفرین بود
این غرض خواسته تشریف بردند و ما را با همه کی بازگذاشته شد

ولی ما چون کردیم راه بسیار خسته بودیم و از شدت سرما از دنیا رسته خود را بخت
صحتی نماندیم در هیچ کوه خرفی نماندیم اگر و نمی گذاشتیم خبر خواب تمنا می گذاشتیم چرخ
طبع افشار

باری ما در اوطاقی منزل دادند اگر چه منزل سرتیگ عاریتی بود با صفا و زینت که هر صفا
ولی چون پیاده گاه از بس که در پی راه در سکو بنای طوایف و اوطاقهای محروم منزل
نگه بودیم لهذا این منزل را چون بهشت برین بی قرین می پنداشتیم پیش از آن چه صفتش

بود در نظر ما جلوه می نمود آفتاب را بیا رزده شام خوردند از غایت خستگی خواب رفیق
عده دیگر — روزانه دیگر که خورشید خاور سراز با هم بر سر کسید صبح زود بر نوبت
سفری را قطع نموده لباس حضرت را در بر کرده قطره مقدم سرتیگ که دیدیم در این پس تیر
تشریف آورده بعد از آن تجاریاری وارد شده گفتگوی تجاری میمان آورده تا نظر از آن
مسئله گفتگو بود در تجار متفرق شده قدری حواس جمع گشته در آن پس نماز صبح گشته بر

بصرف بنابر نمودیم در انحال بر تیر تیر تبکم کتفه فرمودند و بعد جعفر خان سابقا که کرد
طبیب نبوده حال که او را معلم طبیب نموده و حال آنکه فن او فریبک یوده و راه طبیبی هم بوده
محمد جعفر خان بچپاره که جوانی بود با شرم حضور و در سخن گفتن لطیف و شوخ و است در
ایشان جوابی گوید و راه چاره پوید لا بد پس از جواب عرض کردم که امر بر سر کار مشته
شده که فن مخصوص ایشان طب بوده و فریبک شیمی از فرودغات در مشاش بوده
سرتیگ این جواب صواب از من شنیدند تعجب نه گفتن می پس کرده فرمودند که
چند سال است تو در مدرسه عرض کردم قریب شانزده سال فرمودند نه چنین است بلکه
غیر از این است زیرا که سیزده سال قبل که در مدرسه بودم تو را ندیدم و کسی از تو شنید
من نیز قدم جوت پیش نهادم و لیلیا اقامه میکردم تا بر تیر تیر ثابت شد که من نیز در آن
مخبر با ایشان معاصر بودم امروز نیز بهمین چند حکله صحبت مجلس چشم شده سرتیگ تشریف
بروند و ما ماندم محمد جعفر خان خانه اجاره کرده بود رفت بمنزل خود شش من و بختی خان
در همان مکان مانده شبی بی تو کمان بر آوردیم

۲ — صبح دیگر با سرتیگ تشریف آوردند و در اوق مخصوص جمعی از تجار گشته
ایشان رسیده کارهای خود را انجام داده رفتند ما نیز مشغول نماز شدیم با چرخون تیر

عنوان بخش نموده ابتدا لب بسنجان کینه آمیز کشف در حقیقه در این سه روز که ما
 شرف ملاقات ایشان دست داد خبر فرمایشات سخت چیر از ایشان شنیدیم
 و بجز اوقات تلخ از ایشان چیزی ندیدیم و بسبب این لغیرت و بجا تراخی ننمیدیم
 در همان روز رقم تکلف افغانه برای مکرانی بخانه از رود خود تیر بز اطلاع دادیم ما اهل
 تکلف افغانه در صحبت کشودم در این صحبت معلوم شد که در روز قبل از رود در
 از ریاست تکلف افغانه معزول گشته و خود نیز از ریاست مدرسه استعفا نموده و
 ایشان را ماه عشرت سماع است لذا اوقات ایشان بسی تلخ است بعد از صحبت
 زیاد بخانه مراجعت کرده شبی بود بسیار سرد و عالم لبه کند سرما و بر باد کمال
 و انواع صحبت شب را روز آوردیم

۳ - روز دیگر که خورشید خاور افروز بر سر کشید ما بحسب منعقد شده در
 نواب عباس قلی میرزا ناظم تکلف افغانه وارد شد بعد از طی تعارفات گفتگو
 و بعضی حواله جات تکلف افغانه در میان آمد چون بر سر حساب مدتی صحبتی نیز
 گویا دلبری چندین ساله داشت و تخم اشقامی در دل کاشته بود بسیار بر سر صحبت
 می گرفت و تندی می نمود هر چه مرتب می نمود بر خلافش جواب می شنود و شاد مرتب

برق

جمع اشکات تکلف افغانه حتی شهر را بره از نظرات خود می شود بر خلاف صحبتی که از ایشان
 و عدم وصول اوقطرا کردن ایشان وارد می آید و در خلاصه امروز کار بر مرتب بسیار سخت
 و او قاتش پیش از پیش تلخ گشت و ما نیز چون اول دفعه بود که بی مرتب شنیدیم
 می نمودیم امروز را محبس با اوقات تلخ ششم شد

از روز را بعد از ترفیع بودن مرتب غفار خان وار از منزل شد و از بی منزل خود بسیار
 شاکلی بود چنین مذکور داشت که در این چند روز در کار و انصرافی عام منزل داشته و شومسته
 در شهر تیریز از برای خود خانه و کاشانه پدیدانید حاجت شد و آنها روز و والد خود در آنجا
 کار و انصراف در فرستاده بدانجا آمد و شاید از جانب مرتب اشاره شده مکانی از برای
 پدیدانید در این محله محمد جعفر خان آمده او نیز شاکلی از خانه چون لانه خود بود که در بچه
 ندارد دست رعایا و حفظ سرانمیاید

در آن مکان تکلف افغانی از میرزا عبدالوفا پانچان رسید که بریاست تکلف افغانه زنجان
 بسیار معذرت خواسته از ابوی بی خاصیت و بوی بنده است اسباب خارت
 و صورت زحمت شده بود در هر حال حاجی ما و داده شده
 چون نیز فکر راییت سیاه بر افراشته شب بر سر دست درآمد معلوم شد که چند

بزرگ

شب است در خانه تا محمد ابراهیم که می آید منوسپین سرتیب است بجهت عروسیه پیرا
 عیثی بر پا چینی خمیا است اشب را از اتفاقات سرتیب این دو نفر غیر از سرتیب
 در آن مجلس بلیغیت لیلید ما را بخیال آنکه مقصود سرتیب غریب نواری است ولی نظر
 ایشان سخنیه و بازی بود در هر حال محض اطاعت فرمایش ایشان برخواستند روانه شد
 باران شدت بسیار دید و مار تر و اتر نمود و بعد از آن خانه نزدیک بود بقیل خود را بدینجا
 رسانیدیم چون وارد حیاط شدیم ما را بوی در بالا خانه خالی از اعیان که مجلس خند نظیر
 بود داخل اطاق شده مسلحی بود بانه کرده در جانی نشسته سرتیب را دیدیم در آنجا
 و شخصی بلند قامت با چشمان و ابروان سیاه و چهره زرد در مقابل نشسته بعد از آن شخص
 با شاره سرتیب شروع بگفتم نمود بر زبان فرانسه مرا محض ساحت گفتگوی کوچک آبرور می آید
 جمیع گفتگویش از قانون دولتی و قواعد ملتی بود کاهی از بی نظمی و زراسخی بر می آید
 از بی موالاتی امر احکامیت می خواند چون دیدم پیش را از وزارت و امارت پائین می آید
 که در خورد او و فرخوردن بود لا بد صحبت دیگر در میان آوردیم که زبان در کام کشیده جز
 گفتش را ختم کرد

در آنکال سرتیب بر زبان فارسی فرمودند که از آن صد نفر اشخاص کاروان پویشکن

کا

یکی مان حاضر است چون اسم پویشکن گویش زد ایشان گشت دو مرتبه صحبت از
 گرفت ولی زبان فارسی و شروع کرد و باز از تظلمات دولتی گفتگو کردن من نیز چون
 سالها بود که از این حرفها شنیده و از این قبیل اشخاص دیده بودم لهذا قدم حرکت
 پیش گذاشته سوالات ایشان را جوابهای واقعی و شافی میگویم ایشان در تعجب شدند
 که چگونه میشود شخصی بدین حد که از این سخن رسیده و حرفهای گفته شده بداند و بعضی
 عرایض من نیز بگوشش ایشان بسیار تازه می نمود و حیرت بر حیرت من می افزود
 در آنکال سرتیب نیز ظاهر ابرار اشعار آمده فرمودند که در حقیقت آنچه گفته
 خان ناظم واقای نجم الملک در وصف و کمال و ادب و فضال شما نوشته اند پیش از آنکه
 فرموده اند و آنچه حال دیدم پیش از آنکه پیش از این شنیدم لهذا من بعد توجه و اشعار
 من نسبت بشخص شما بیشتر از پیشتر خواهد گشت باری بعد از گفتگوی بسیار شام خورد و بجا
 مراجعت کردیم

۴۰ فردای آنشب چون میدانستم که امروز مجلس اجلاس تجار است گفتگو

تجارتی بسیار است لهذا در خانه مانده من و بختیغ خان چون آمده قدری در کوفه و بازار
 می رنموده که شرح آن جداگانه معروض خواهد گشت

تقریبی از کله زان و حالت خود عرض کنم — هنگام مسافرت و مهاجرت
 از طهران چنانچه رسم است انعام و مخارج را بر کسب ما مورین میدادند باین نیکان داد
 نشد چون حسب الامر اعلی حضرت شایسته ای مقرر شده بود که بموجب جدید بنده اسنه را
 نامه بدیندسته ما به انرا در طهران دادند و بازار انعام گفتندش ما به دیگر در نزد تیرت
 حاضر است بحق ورود دریافت خواهید کرد این چهار کال نیز بخمال اینکه لای الورد پول
 حاضر است دریافت کرده خانه کرایه کرده جزئی اسباب لازم فراهم آورده فقیرانه زند
 خواهیم کرد خوشحال و سرشته کمال وارد تبریز شدیم ولی هنگام ورود در تبریز چنانچه
 از وجه نبود و بعد از چند روز توقف نیز اثری ندیدیم لابد از فاقیت معطله عرضیه تبریز عرض
 کردیم جواب فرمودند که بی وجهی در نزد من است ولی بجهت مخارج لباس نیز در غیر است
 بار او بموجب شما از این در این فکر کردت اثری اس کلی حاصل شده چون هیچکس و نیای
 خرجی نداشتم لابد در نهایت اوقات تنگی مگر اقی قنوت قبله گاهای حال رئیس گدوم
 در خصوص مدرست عرض کنم — هنگامیکه ما در طهران بودیم چند نفر
 بود که مدرست قدیم تبریز را تعمیر کرده بهما بخارا مدرست قرار میدهند و ما عملی که در حجب
 ساخته انرا مدرست میکنند و ما یکی از عمارات سلاطین را تعمیر کرده مدرست خواهند نمود

تقریبی از کله زان و حالت خود عرض کنم — هنگام مسافرت و مهاجرت از طهران چنانچه رسم است انعام و مخارج را بر کسب ما مورین میدادند باین نیکان داد نشد چون حسب الامر اعلی حضرت شایسته ای مقرر شده بود که بموجب جدید بنده اسنه را نامه بدیندسته ما به انرا در طهران دادند و بازار انعام گفتندش ما به دیگر در نزد تیرت حاضر است بحق ورود دریافت خواهید کرد این چهار کال نیز بخمال اینکه لای الورد پول حاضر است دریافت کرده خانه کرایه کرده جزئی اسباب لازم فراهم آورده فقیرانه زند خواهیم کرد خوشحال و سرشته کمال وارد تبریز شدیم ولی هنگام ورود در تبریز چنانچه از وجه نبود و بعد از چند روز توقف نیز اثری ندیدیم لابد از فاقیت معطله عرضیه تبریز عرض کردیم جواب فرمودند که بی وجهی در نزد من است ولی بجهت مخارج لباس نیز در غیر است بار او بموجب شما از این در این فکر کردت اثری اس کلی حاصل شده چون هیچکس و نیای خرجی نداشتم لابد در نهایت اوقات تنگی مگر اقی قنوت قبله گاهای حال رئیس گدوم در خصوص مدرست عرض کنم — هنگامیکه ما در طهران بودیم چند نفر بود که مدرست قدیم تبریز را تعمیر کرده بهما بخارا مدرست قرار میدهند و ما عملی که در حجب ساخته انرا مدرست میکنند و ما یکی از عمارات سلاطین را تعمیر کرده مدرست خواهند نمود

حال که تیرزاده ام معلوم شد که او طاقای مدرست قدیم جزو اندرون حضرت بود
 شده و زمین بایش باقی مانده و عمارت سلطانی بهم در خانه خود مشغول کوشش
 و این اوقات بخمال اقباله که در تکیه پشت عمارت حضرت و بعد عمارت زند
 بجهت شش وزیر دفتر استیفا و اداره نظام و غیره که هر کس که عمل مخصوصی
 داشته باری چون این دو نشد بخمال اقباله که عمارت تکلیف انعام را بجهت مدرسه
 خالی کنند در ان پس تکلیف انعام به تبریز الحاقی محراب الله و اخبار دادند حسب
 جلاله هم جواب سختی داده که ابد عمارت تکلیف انعام را از دست ندید از بخانه
 مایوس شده بخمال اقباله که خانه اجاره کنند ولی چون تبریز مثل طهران نیست
 در در یک روز در هر محله بتوان خانه خالی پیدا کرد تبریز هر کسی بجهت خود یک خانه
 و در انجا مسکول است لهذا معلوم است قرار مدرسه بطول میانجامد هر روز در
 نفر در اطراف محلات میکنند و خانه پیدا نیست

۵ — روزی که دیگر بنا بود که خدمت جناب صاحب دیوان شرفیاب شوم تبر
 صبح زود رفته بودند ما سه نفر نیز از عقب رفیقیم غفار خان بنو ز در جستجوی خانه
 نیامد چون وارد خانه شدیم ابتدا در اطاق بزرگی داخل شدیم که چندی

بودند بعد از آنجا بالا خانه رفتم که خود صاحب دیوان باشد نفریزان نشسته بودند ما هم نشستم
 صحبت تازه نشدیم بچگونه فرمایشی نفرمودند قدری نشسته برخواستیم ادیم منزل
 صاحب دیوان خانه مرحوم عزیز خان سردار بود خان بسیار جاهل صاحب باغ بزرگ و عمارت بسیار
 دلی قدیم ساز ماری چون از اخبار صحبت کرده بخانه امدم شب شد من امشب تنها بودم و بسیار
 افسرده شده حسین نامی از تنویران سر تیب که گاهی نزد ما میاید صحبت میکرد امشب اردو آمد
 مانده چون مرا افسرده دید محض رضع و دلشکی من اظهار دلسواری نمود بصحبت ابا ز کرد که
 سر تیب از زیارت استغفار کرده متعجب است مدرست برقرار شود و اگر هم نشود ماندن شما
 در خانه سر تیب صورتی ندارد بهتر است که شما از ابتدا در کنار خانه یادگار و انرا می کنید
 اگر سر تیب اگر چه با شما کمال الفت دارد ولی کارهای او هیچ نفی ندارد مگر تبه با فصاحت شما
 پروا ندارد کرد بهتر از آنست که قبل از افضاح نمونی پیدا کرده از اینجا پروا رود باری
 قیاس صحبت بسیار کرد ولی معلوم شد که آیا از جانب سر تیب بوده یا تعارفات خود مش بود
 امشب در کمال اوقات تلی که صحبت های او مزید بر جلت شد خواهم

ع — فردا صبح هو بسیار سرد بود از خانه پردن رفته شمار اوقات روز رفتیم
 امشب را سر تیب بسیار آزاری تفرات شرف آورده و این اول مرتعی بود که از ایشان مشاهده

لا محمد ابراهیم و میرزا آقاسی همراهِ ایشان بود بعد از نشستن در پیش صحبت قدری که از خبر اطلاع
 نمودند و از این قبیل که خبر اهل دولت عشق را بیل شده و رفته از رشتش در رفته دیگر از آن
 کاری نیتواند بر آید و مگر ا قدری مضمون و گنایه به تحقیق خان گفته تشریف بردند و ما نیز در
 هر صورت خواهم

لا شب امروز بسیار سرد بود از منزل ابد ابرودن رفتیم
 ۸ — روز دیگر روز ورود حضرت کعبه بود از شکارخانه پردن رفته

تفحیح کردم بجهت شدت سردی هوا و در صحبت کردیم امشب نیز لاجین با منزل
 ما تشریف آورده و لوجی سابق را از سر گرفت ولی تعرض و عقاب خطایش
 بیشتر بود آنچه بناست بگوید گفت تا با محمد که گفت شما چرا فکر نمونی از برای خود می کنید
 اگر امشب سر تیب بفرماند که شما را از خانه پردن کنم چه خواهد کرد در این نیمه شب که
 پناه خواهد برد ولی ما جو بهتر نمیگفتم و تحقیق خان متصل هم صحبت کاشی از سفر رفته
 تعریف میکرد و گاهی از ترکت کشها دیگر خود که هیچ و خالی سوالات آن همولات نمادست
 باری امشب را بدین قسم خوش گذرانید و لاجین تشریف بردند ما نیز خواهم

۹ — سمرقندی ملایم بود در عمارت سر تیب جمله سیری کردیم و در

در بارگشته روز را شب کردیم امشب هم سرتیپ مرا فرزند فرموده قدری صحبت کرده
بعد از شام تشریف بردند

۱۰ — روزانه دیگر که روز عید قربان بود او ضاع سلام حضرت ولیعهد نعت شده
مانند ناسا رفیق ولی هنگام رسیدن اسلام حاضر شد که بود صاحب منصبان و مهربانان
از عمارت خارج نشده اند و صاحب منصبان بسیار کم بود و سر باز پیش از یکدیگر نرفتند
لباسشان همه زینک بود آبی و سفید و قرمز بعضی کپه نیک پوشیده بودند بعضی جوانان
برخی قبای قدک رسی همه قلم لباسی در برداشته و شکلیان شان اغلب شکسته
بود و بی قداق ذکی و حقایق هر دو قسم بود کلاشان از سر قلم بود بعضی دستمال
سربسته بودند و عرض کلاه نمیدانم سردرد داشته یا کلاشان همین بود و یکقد در
لباس هم مریز داده میشود و نمیدانم چه جهت است

در جلوس عمارت همه قسم اسباب بازی حاضر بود شخص نبد بازی که بواسطه باوش
معروف شده با بالون حاضر بود که اسباب هموارش را جهیا کرده بود چون بی
مناسبتی بجهت تاشاند استیم رفیق در تکلانخانه تاشای بالون را کردم که چادری بود که
شبه بالون ملو از بخار کرده اندک در تحت آن تخته بود که بواسطه دو طناب تاشان

بم

بسته بود و دو طناب یک بر دست گرفته بالا بر رفت و او از می میخواند ولی بسته بود
مینو و معلوم شد که بخار ملو نشد خلاصه همین بخورفت با تا ناید شد و بعد معلوم شد
که در باغ مشه آهنگه بود در همان مجلس تکلرانی محمد و ابی قلیه کابلی خان رئیس گردانجا
مراجعت کردم

۱۱ — امروز تکلرانی ارواب الاغضاد السلطنه بر علوم بجهت سرتیپ رسیده بود که عمل
مدرست کی از اعمال دیوانی است رابطه با تکلرانیخانه ندارد شما خواه رئیس تکلرانیخانه
باشید خواه نباشید ریاست مدرست انجا در عهده شما و الذرات کلا باید کمال کوشش
نموده نزد وی مدرسه را مضموج ساخته بسیار تکالیف خود عمل نمایند

۱۲ — خبر رسید که حاجی ابراهیم خان و ابی حضرت ولیعهد خانه داشته
در پشت دار کلمه و ما سه ده تومان اجاره کرده نظیر انرا بجهت مدرسه خالی
خواهند کرد

۱۳ — امروز سرتیپ بنده را در اوطاق کار خود خواسته بعضی دستور العمل ها
بجهت تمکین داد و تشریف بردند و در همان جا نوشته شمع نوشتن الف و ب را رسم
و ترتیب در سبب و پنج نفر شاگرد شدم تا بعد از نماز سرتیپ مراجعت کرده نسبت به این

اظهار التفات و مهربانی نمود و بعضی از جنایات خویش را بمن اظهار داشتند من نیز چون
 خصوصیت و رافت ایشان را در باره خود بسیار دیدم خردی از گرفتاریهای خود را ایشان
 معروض داشتم که چون چاقاری از طهران حرکت نمود ابتدا اسباب خانه و غیره
 بهیچ وجه همراه نیاوردم و دیناری بجهت اجاره خانه و اخراجات ندارم چون عرض بنده را
 شنیدند مهربانی ایشان بیشتر شده قدری بنده را دلاری داده فرمودند که او طاق مخصوص
 در مدرسه بجهت منزل شما همیوانا هم کرده و نیز لوازم دیگر از ظروف و امثال آن از پیشینه
 بشما داده خواهد شد در هر صورت از هر جهت من شما را اسوده خواهم کرد و خلاصه مدارج صحبت بسیار
 چای صرف شده رحمت بنیرل خود نمودم

در همان روز با میرزا فتاح علی خان نامی مامور بر سر رشته داری و میرزا جاسق نامی مامور
 بطاقت مدرسه وارد تبریز شدند و قدری حواله جات بجهت مردم آورده بودند من
 بجهت معین مقدار وجهی حواله شده بود مثلاً بجهت بنده پست چهار تومان حواله شده بود
 چند روزی از این حواله در تفکر بودم که از چه بابت است یا از بابت موجه شش ماه
 بقیه است یا انعام است در هر صورت سایر معین گرفتند و بنده نگرشتم از خوف اینکه با
 اشتباه داده شده و بعد از گرفتار شدن از بنده پس بخواهند انوقت قادر بر ادای آن
 نمیشم.

نیت با وجود اینکه مرتب اصرار داشته در گرفتار
 روز دیگر دو شبته مقدم بودم در ارشد که طرف مهر شاکر و در مدرسه حاضر شد و از بعضی تعین
 خود اطلاع پیدا کند و روز دیگر از صبح حاضر شد شمول درس غیره شده

۱۷ — چون روز دیگر بر آمد مرتب قدری رزق تر از ما بدرسته تشریف بردند بعد ما تم
 اما در طاق وسط هنوز نشسته نداشت و یکایک هم هنوز در تصرف حاجی خان بود و در
 او طاق دیگر نشسته و متعین کرد که در ایشان نشسته ولی چون شاکر و ما را نشناخته
 اعمالی نشان ما نکردند حتی اینکه از ایشان با شماره و کنایه درخواست حاجی نمودیم که نشسته
 عاقبت بجز روزی حاجی مدال کرده نشستم و بعد از لحظه ماموریتی برای بنده پیدا شد که در
 وسط اسباب و طاق از قبیل میر و غیره را ترتیب بهم برخواستیم تا این امر تمام نموده من را
 ترتیب داده نموده را کوچم و بعد از شهادت او طاق شاکر و ما را بجز کرده در مدرسه میرزا
 فرمان بر یک بجای نشسته و بعد از آن سوده کی چای صرف شده مرتب بعضی از نصایح
 زبان ترکی بمتعلین فرموده و ایشان را مخلص فرمودند بجهت اینکه روز دیگر تعمیر و تنظیم او طاق
 تمام نمیشد لهذا حکم شد که متعلین از روز دوشنبه حاضر شوند

۱۸ — روز دوشنبه نوردم حبل الی عهد صبح زود بگذرست حاضر شدیم شاکر و

نیز آمد ولی بجز همان اوطاق حاضر نبود ساگر دار در آنجا نشدیم خود نیز در گوشه نشسته
 مشغول کفش الف و ب فرانسه شدم اوطاق بنده خندان مضطرب بود که خود کجا میگردم
 حسین در کفش مرتب در یک طرف بنامی نشسته در کمال تغیر با او از بلند امر و نهی میفرمود
 در طرف دیگر لاجمدا بر ابراهیم نشسته نظم فرماش و غیره را میدادند و در بعضی محفلها نشسته
 با جبر و کرم صحبتای مفرقه بودند و در حقیقت عجب اوطاق درسی بود و با وجود آنجا
 در کس خود را میخواند کلام
 بعد از ظهر همان روز در محفل نومه صاحب دیوان مطلقه خان میر انجمن مدرسین
 بجهت درس خواندن دین با قریب سه سال بود که در نزد آقایان درس خوانده بود
 و این آقایان کتب شخصی اینک دان است که در خانه لاجمدا بر ابراهیم و صفی معروض
 خلاصه جناب صاحب دیوان نجیال اشفاق بودند که بعد از اتمام مدرسه این دو جوان در منزل
 تحصیل اندازد و حاضر شدند قدری با ایشان گفتگو کردم بسیار در درس خوانده بودند که
 اختراعی در فرانسه کرده بودند مثلاً کجا میگردید زبان فرانسه هر قاعده مخصوصی بجهت
 نوشتن و حفظ کردن دارد من لابد شده است این قاعده را با ایشان پانوزم در چند
 روز رابطه ما پس افعال و اختلاف ناپس نهاد و قاعده فعل ساز را به نحو احوال ایشان

اینها را

ایشانرا کمال دغدغه و شوق آرزو شدن این قاعده منظم و مسلح حاضر شد لاجمدا بر ابراهیم
 و محبت از بند نزهت مرتب و لایزال حاضر کرده بودند
 ۲۰ — امروز چنین بلفظی اوطاق را در قتل دیده بودم نجیال اشفاق که ابتدا از لفظی در
 اوطاق قرار دهم و بجهت مقدمه حساب خواستم بی حساب از زمین بردارم و مقصود از آنست
 دولت اعتراضات زبانی ایشان بفرمانم و قدری از حالت جهالت ادب
 در آورم لاجمدا صندلی خود را در کنار بنامی گذارده عرض کردم که خارج را در اوطاق راه
 نهند و بعد طریقه ادب انسانیت و وضع نشستن را بآنجا نشان بدهم و نیز مقدمه از سایر
 علوم برای ایشان شرح ساختم و در ضمن نصایح متقی بودم که بعضی امتحان من مکرر مبع
 بود لاجمدا بنامیکه اتقی مؤثر ترین سخن من ایشان را شنید جان کنز بودیم اشارت میکردند که این
 میگوید چه مقصود می جوید چون نصایح خود را در گوش ایشان سوزاندند ندیدم کلامی که
 باید سخنانش خود را مکرر کنم تا چون اسرار و فی الجمله گوش شنافرود و مقصود معلوم شود
 خلاصه بعد از تکرار و اصرار بسیار در وضع و رفتار در سخن شخصی گفته شدم کردم بهار و در نظر
 دیگر با هر نفر نومه صاحب دیوان آمده در کس انصار کلام
 امروز حضرت ولیمه پرتو کلف آفنده تمیل را با معین بخود مبارک خواستند لاجمدا

لندانه ساعت بغروب مانده شاکرد از آن منظم نموده وضع روضه و قاعده ایستاد این پیشانی
 آموخته با آن سه نیم رشتگی با اتفاق روانه شدیم چون وارد کتارت شدیم ابتدا اربابان صاحب
 دیوان رفته بعد از پرسیدن اسمی اناندا و معرفی هر یک مرخص فرموده داخل حیاط
 حضرت ولید شدیم و در جلوه اوقات نصف کشته مذاکره نمودیم در وقت برش تا در سوم
 نظامی مطلع نبضه ولی با وجود این همان حرکت منظم عزتی ایشان در نظر اهل تبریز بسیار
 افتابک جلوه نمود و باری در جلوه اوقات منظم مقدم حضرت ولید ایستادیم تا اینکه خورشید
 طلوع از افق نیک بخت طلوع کشته در باب اوقات بارش و جمال با کمال مبارک ایشان
 کشته در باب اوقات ایستادیم و اسمی متعین از نزد حضرت ایشان خوانند بعد از امر
 هر یک ابتدا اس پیش رفته سلام و تعظیم ایستادیم این وضع بنده شوق سایرین شایک بهیچ
 قسم آمده سلام داده در زیر دست منصف کشته این نظم بسیار پسند خاطر مبارک ایشان
 و التفات بسیار با ما بجز غفلت خوان نمودند بعد از آن ترتیب برده تحقیق در اوضاع تبیین نمودند
 بعد از دقیقه ما را مرخص فرمودند بهر سه مرتبه محبت نمودیم شاکردان را مرخص نموده خود نیز
 بمنزل رستم

اسم می متعین کرد از روز ارمان حضرت ولید کشته شد

متعین دولتی نیست پنج نفر
 موافق تحصیل ذیل است

میرزا حسن خان ولد میرزا باقر خان میرزا جواد فان اسد مسول	میرزا اسد الله پسر حاج میرزا ابراهیم جلیل الا	میرزا رفیع الله ابراهیم قاجار	میرزا احمد علی خان میرزا علی محمد خان میرزا علی محمد خان
میرزا علی محمد خان میرزا علی محمد خان میرزا علی محمد خان	میرزا رفیع الله ابراهیم قاجار	میرزا رفیع الله ابراهیم قاجار	میرزا احمد علی خان میرزا علی محمد خان میرزا علی محمد خان
میرزا احمد علی خان میرزا علی محمد خان میرزا علی محمد خان	میرزا رفیع الله ابراهیم قاجار	میرزا رفیع الله ابراهیم قاجار	میرزا احمد علی خان میرزا علی محمد خان میرزا علی محمد خان

متعین ملی نامرده لغز موق
 شمع ذیل است

حسین خان پسر میرزا حسین خان	لطیف علی خان پسر صاحب دیوان	میرزا ابراهیم میرزا میرزا احمد علی خان
--------------------------------	--------------------------------	---

میرزا محمود نواده	میرزا غلامعلی نواده	عبدالحسین خان	میرزا اعلیٰ پسر میرزا علی
الصفا	الصفا	اصغر خان	اشرف لشکر نویس
میرزا احمد پسر	عناصل خان پسر محمد	حسین آقا ولد میرزا	آقا سید رضا پسر سید
الصفا	صادق خان	صادق خان میرزا	حسین متوفی صدق
میرزا محمد علی خان	میرزا حسین خان	میرزا محمد ولد میرزا	میرزا عطار پسر جوچی
پسر متوفی نظام	الصفا	صادق میرزا	باشی

۲۱ — چون روزهای سابق جمیع زود در مدرسه حاضر شده شاکر دال دولتی را در آن وقت
وسط که تمام شده بود و جای داده مشغول مدرسه شدم تا بهنگام نهار و بعد از نهار مشغول
تعلیم متعلیمین شدم بود چون روز باختر رسید سربزبان تطفان میرزا انصار مهربانی فرمود
که ملی تمام زحمت مدرسه بگردن شما تکلیف وارد آمده و لایق شما نیز منتخب از عهده کار با بریاید
کمال مکنیند که زحمت شما مفایده است و کسی تفت این خدمات شایسته اش را در آن روز
این زحمات التفات بسیار از من نخواهد دید و یکی بای شما در غیاب از من خواهد شنید
من کول خور ساده دل که بخت معروف بزرگ و حق فریبایش از آن خوره کمان میگذرد که
انچه میفایند حق است و صبر بای ایشان صدق است با خود میگویم خیر خواه تر از ایشان که بنده
و باصفت تر از ایشان گوئی شنیده ولی جمیع بیانات بر خلاف تجربه بخند که تصدیق ایشان در حق
من بدل بکنند بگشت و دوستی ایشان بدل بر دشمنی شد
۲۳ — خیالات من کم کم اثر میبخشد در وقت نهار لافا تا از مدرسه دیدم

بعد از درس

بعد از درس طرف عصر معلوم شد که آقا خان بنگ و ان سفرش نامه از جناب صاحب
دیوان برای سربزبان آورده که از برای آقا خان در مدرسه شیفته نماید و سربزبان
امروز دستمکی بدست آورده نیابت خود را با و داد که از فرمودند و او را شنیدم چنانچه
سربزبان نیز این میدیدم که آقا خان خیال دارد و معنی ما را خود قبول نماید و بدین واسطه
سواقی تدبیر سربزبان برای خود بواجب بگذراند
روز دیگر که خوشبختی طالع این بد اختر سربزبان غاورد کرد و عقاید من و اقوال
مردم بر او کرده در مجلس نشسته بودم و در بجز نظر فرورفته بودم که سربزبان فرمودند ایها انسان
بدانند که آقا خان نایب من است و در غیاب من چون من است و بعد من دل باشد
مخاطب ساخته که فلانکس زحمت شما در مدرسه بسیار و صد مدتها است محض اسودگی شماست
انسته معنی زبان متعلیمین را در عهده آقا خان و اگدری ازین فرمایش زنگم پدید آمد
لطیفی گرفت زیرا که اگر چه بغایت خفت زحمت من مید ولی معلوم بود که باطن
مقصود زحمت در کار من است و ابتدای تو نیز تدریس است در هر صورت جز شکوت
جوابی صواب نیافتم
مقتدر خیال کن که آنانی از قبل که میخان رسیده که کارهای شما بجا رسیده و بر شما چنانچه

این مکرر از سرتیب گرفته بعد از مطالعه تغییر شد و نسبت به آن رئیس بی احترامی بسیار کرده که او رئیس مدرسه طهران است نه صاحب اختیار مدرسه از بیجا بگویند که این سخن بی جا کار است والا او را با ایلی این مدرسه چکار است خلاصه بعد از تعزیرات بسیار جوابی نوشته فرستادند

۲۹ - روز دیگر که هجده و دو ماه محرم اواخر در تحصیل و ابتدای تعطیل حضرت ولید کیوان مجد مجتهد سرفرازی و دولواری ایلی مدرس اخبار فرمودند که چهار نفر در بمانده تشریف فرمای مدرس شوند لهذا در سه رازیت کرده او را تکی فرستای تازه کتبه در دفترشهای الوان بروی آنها انداخته و تشریفات از حقش می و وعظانه و غیره حاضر ساختند با وقت موعود و ورود و مسعود سرتیب و معین نصف راه با استقبال شامند تا فیض حضور ایشان را در یافند و بعد در جلوه حضرت ایشان افتاد تا در مدرسه شام اول داخل اوطاق ساگردان و در لقی شدند همه هم او از در مدح و شایسته تظن اللمی در خوانده و ولید کیوان مجد لطفی نمودند

او ضاع نشست و وضع خواندن بسیار پسند خاطر خیر مبارک حضرت والا گشت و جناب صاحب دیوان نیز بر تعریف و توصیف همی افزودند و بعد با طاق ساگردان تکی تشریف

ایلی

و انجالتی توف فرمودند و بسیار سفارش از بابت اوطاق و تربیت ساگردان فرمودند که عادت بشوخی و مزاج کشند و امثال آن و بعد از انجا تشریف فرمای اوطاقی در راحت شدند و در آن پس تعلیم که تازه فی الجمله از مشق نظام اموشمه و اندکی از امثال اندوخته بودند در حضور حضرت و الاستغول مشق پاشند ولی حضرت شایر به مشق نظام می نمود و در نظر مبارک ایشان جلوه نمود و بعضی تعریف در حق پادشاه از تو بخانه فرمودند و باز از تحسین درباره ایشان التفات به تحقیقشان فرمودند و از غایت شوق توپی که برای مشق خود ساخته بودند بدرت مرحمت نمودند و بعد از صرف چای و عصر آن تشریف بردند بسیار معین نیز شایسته رفتند ولی بنده مشغول دستور العمل ایام تعطیل شدم بعد از اودان دستور العمل و نقش تکلیف ساگردان را در عرض نمودم بعد از رخصت ساگردان با اتفاق سرتیب بمنزل رفتم و بحال تعمیر مکان اقدام نمودم آن پست و چهار تو ما می آید که ابتدا از نماز ذکر کشی کلام حال از لایبی هزار واسطه و خواهش از سرتیب وصول کردم و بتوسط لاج حسین اجمودان حضور از سرتیب نصحت حاصل کرده که فرود که ابتدای محرم است از منزل ایشان بدرت نقل مکان کنم غرضم هم از این چون اذن حاصل شد صبح را برخواستم بدرت رستم معلوم است

بواسی سرد و مخصوص در سرمای تبریز ابتدا چیزی که لازم است و مایه حیات آدم است
 و کرسی لند این نیز اول کرسی و ذغال و سایر لوازم لازم حال فراهم آوردیم در آنجا
 بختیگان نیز برای مبارکی بنده آمدند و بانبارک باد از برای بنده تب و لرز با خود آوردند
 و ایشان هم علی نام که از ابتدا ورود تا این ایام ما خوش بود در بلا مانده انبار مانده تا چای
 تب و دردی پرستار هر دو برادر و از افتادن چاره آواره لایق با قلب کفار چشم
 خون بار ایشان را پرستار شدیم تا چند روزی علی ای حال متوجه احوال ایشان شدیم تا یک
 بعد از چند روز این بنده را نیز لرز و اس کیر شد و ششم بقیدت میر شد حال سه تن آید
 و گرفتار پنج و لقب در کج مدرسه اشادیم که این ایام تعطیل را بدتر از روزگار تحصیل از
 دست تب اسیر و دلیل بودم

نه جمله از بختی های خود عرض کنم

چون ابتدا بنای مدرسه تبریز مرتب گمان کردند که جمیع کارها در برقرار می ماند بجهت
 و تعیین خود ایشان خواهد بود مثلا در باب اختیار معین و انتخاب معین سایر اجزای
 و امثال آن لند اقبل از ورود ما تبریز خود ایشان معین و سایر اجزای را انتخاب
 بودند مثلا میرزا اهدا علی طبع حافظ الصخره را و عده معینی طلب داده بودند و محمد میرزای

مهندس را

مهندس را بمعنی ریاضی و توپخانه برگزیده بودند و معینی بجهت سپاده نظام مدرسه لازم است
 انتخاب نفر نمودند و بنده سر رشته داری میرزا رضای عوز داده و نگارنت را بعهده معین
 نو چینی و بکند سایر لوازم را پیش خود خیال فرض کرده بودند ولی چون ما وارد شدیم
 شایع اخبار و اعمال خود را و دیگر کون دیدند ری نزد خود و این خود بخت کتید بسیار
 متعبر و متاثر شد بخصوص از تعیین میرزا و ناظر کمال تغییر خاطر پیدا کرده در مجلس نشاء
 و عالی بودند که پس چو از اسب و اشپ از نهران نیامد از این که در مجلس صحبت نشاء
 با ما تغییر بود و هر دم بزبان ما را تمسخر می نمودند مثلا ما بنده از بی وجودی و همی
 صحبت میداشت و در حضور بختیگان از عذر و کبر بنده شرعی میگفتند
 می گفت لابد ناظر و میرزا را پرول میکنم بی فایده اند و نیز بانها می گفت که معین را
 اخراج میکنیم بی قاعده لند

عنه بود

خلاصه بعد از ورود میرزا و ناظر مدتی این دو تن در کار و انرا منزل کرده
 بودند چون بجهت چائی رسوائی ایشان نیز از حد گذشت لابد سر تیب از آن درند
 که ایشان نیز شبها بجهت کتیک در مدرسه در ادواقی شاکردان نمی توانند
 و بچنین از قبیل اتفاقاتی ایشان در حق این بنده گمان این بود که در ایام تعطیل

محرّم که همه کس مطلق العنان بود ما در تحقیقه جموس و جاسوس دیشتم شبلا بخت
 بهمانه و خورده گیری بر ما فراشی عبد الرزاق نام را کما شسته که هیچ وقت از ما
 تعاف ننماید و جمیع افعال و کردار ما در لوح سینه ضبط نماید ان فرشته نیز از خدمت
 آنی محوله غفلت نینماید و علی الاقوال دست بسینه آید که بود هر کس بریدن نماید
 ثبت بر میداشت و هر جا می رفت چون نوکر صدیق و یا منفق رفیق ما را همراهی
 میکرد شبها را در غفیه او طاق را می کشید شاید بکینه و دین ما را پند نماید و اغلب شبها
 بیخ و شش ساعتی غفلت داخل او طاق میشد سلام علیک سلام کجا بودی خبرت
 سرتیب بودم مرض شدم از اینجا میگذشتیم ادم خدمت شما شاید فرمائی داشته
 باشد عرض میکردم من روز روشن باشما کار ندارم چه برسد بیخ از ب که شسته
 زحمت کشیدید خدا حافظ خوش امید میرود شب دیگر خدمت ساعتی بی
 سلام علیک السلام چون سابق عرض شد که اسباب منزل در وقت خواب
 و بالا پوشی نداشتم لهذا شبها اغلب لباس نداشتیم و هر وقت خواب میر بود
 بهمان وضع سر را بر روی کرسی که داشته چرتی میزدیم این حالت حاضر بود
 بنده نامه اضطراب عبد الرزاق میشد که ای خیال کجا دارد و کی اینجا میاید چاره
 خیر

از غایت اضطراب برفت و به تعجیل کساعت بصبح مانده بالا میروم حاضر بود و سلفیم
 حال دیگر چکار و قصد چه از اردواری میگوید خیر ادم شما را بخت نماز پندار کنم میگویم
 اگر چه ای شیطان کفار و ای سرود خدا از تو شیطان و لی من معاویه نیتیم اگر چنین است
 سیاست مؤذن را پندار کنی و افای مجتهد را اخبار نمائی که ایشان اهل مناجات را
 و اهل عبادت و نمازند باری چون دید که کاری سخت برگردنش افتاده در خواب
 و مانده لابد بای از جانب خود قرار داد و کل سرباز را در با و طاق بنده جای دادند که شبها
 اینجا خوابد با او در بیاید و اسباب او طاق را که روی هم بچوتمان نیندازد بر و بنده نیز
 لابد بکلیس کردم این سرباز نیز چندان هوا طبیب بود که عدد نفسها نیکه کشیده بودم همه را
 در سینه کفایت و روزنامه به عبد الرزاق میداد ایشان هم قدری از خیالات خود
 اضافه کفایت خدمت سرتیب میر و خلاصه ایام تعطیل و راحت که بنده را کمال صدمه
 و زحمت بود گذشته
 باز چون مدرسه مفتوح شد هر روز طبقه شاگردان در مدرسه حاضر شدند بنده نیز کما
 فی السابق مشغول خدمت و نظم درسماندم
 در کس تعیین دولتی مقرر بنده درس شد حساب و زبان و پیاده

و تعیین می نیزه درس حساب و زبان و پیکانه و بجهت درس طب
شاکردان دیگر بودند متوجهی

اما در وضع درس بجهت مروضه ذیل مغشوش بود

چون سرتیب وضع مدرسه را مشغولیت برای خود فرض کرده بودند لکن در روز اول
طاق درس تشریف آورده ضدلی در گوشه گذاشته و نور چشمان کرم غلامعلی خان
و دلچای مین و بیار ضدلی ایستاده بودند سرتیب بر شاکردی که نزدیک بود بگری
صحبت حال می نمود و از هر کدام که دور بود نور چشمان را مامور صحبت با ایشان می نمود
ان دو نور چشم شاکردان را طعمه خود پنداشته بهت بر گرای ایشان گماشته بودند
از آن طرف خود سرتیب با شاکردان مشغول صحبت دهنده و شوخی بود و از طرف دیگر کمال
ایشان بی پیغام و وعده مشغول رام کردن سایرین بودند معلوم است شاکردی این وضع
نایل تر و راجح تر خواهد بود تا بدرس و نظایات اندک اندک شاکردان از این
کمال متفرار و رودنده و کمال میل به تشریف آوردن سرتیب داشته و حتی لاسکال
هر کدام سعی داشته که نزدیک سرتیب بنشینند و قرب ایشان گرفتند و لکن
بغض و رد سرتیب تا بجهت در ناصیه هر یک می دید و نمونه خنده در لبان هر یک پیدا

شاکردان

فی الفور کرد اگر سرتیب چون نبات انفس بر گرد جلدی جمع شده هر یک سرتیب
به ناز و نیاز و مساز و همراز میشدند یکی تفصیل شب گذشته خانه را بیان میکرد و دیگری
سرگذشت همسایه ابراز می نمود و برخی به بهانه غلط پرسیدن خود را از دیگر رسانیده
اطهار را خلاص می نمودند

مجلس از این اوضاع بی فائده و کارهای بی فاعده رفته رفته درس من بی اثر گشت و
وضع صحیح من بی اثر تغییرات من بکوش ایشان چون باد بود و تکدیات من بنظر ایشان
شوخی می نمود لکن خود من نیز در نظر ایشان شخصی می بودم قمر رفته بودم و بعد از پاره
رشن سرتیب هم هر کس خیال خود مشغول صحبت و شوخی و پروا رشن و قیج کردن
بودند

چون این بنده بی استطاعت و اقتضای را بدین حد دیدم گفتم که اگر باین وضع رانی
شوم و در نیت محبوس لقاوت متویر آنرا که بشوم و انوقت معنی کنار رفته شغل دیگر
بگردم میافشاند لکن اجماع میمدات حال و استقبال ابر خود میجو کرده خواهم در خدمت
بدولت بگویم و از خیانت بدولت چشم می پوشم

دیگر روز نطق مفصلی کرده مخصوصا در باب دلب در شمار معلم در مدرسه داوطلب می نمود

از قبل پروش ریش و خنده و صحبت و امثال آن منع نمودم و کمال تجدید و سخت گیری
بر ایشان نمودم

و روز دیگر چون کیمیا ترک عادت دیرینه شکل است یعنی معقول بودند و بر بنی باز
کافی سابق صحبت و شوخی مشغول شدند بنده نیز همان روز بی ادبانه از پیشی سخت و فرود
بخت نمودم و چند روز در تپه و تجدید و فرودم تا عاقبت کوی مقصود خود از میدان
ر بودم متعین چون تپه را سخت و خود را بد بخت دیدند از مرتب با یوس شدند
دست از صحبت و مجالست بر ایشان کشیدند و رسوم ادب را پیشه کرده شوق
کار شدند

اما مرتب چون او ضاع را دیگر کوی و بندی مقصود خود را از کوی دید بنده
فرمودند که با اطفال به راه برود و رفتار با ایشان سرشقی خود بگرد بر ایشان
چندان خنده گیر عرض کردم بر شما با ایشان چاره جز تپه و سستی نیست که ایشان را در
جز تپه و بد شی نیست

چون مرتب این حالت را از من دیدند رفته رفته از او طاق درس پاک شدند او طاق ششم
گشت و کار منظم ولی معلوم است که از این عمل عداوت و حسادت ایشان در باره

س لانه و لاتی خواهی شد

در این روز نیکوگرافی از نواب والا وزیر علوم بجهت اذن مرضی مرتب رسید که در کاتب
حضرت ولیعهد طهران پانصد مرتب در این خبر بجهت اثر کمال شوق و وجد در سر آمد
به تعجیل مشغول تپه و تدارک سفر کردند و مدرسه آمدن را کم کرده امورات مدرسه را
بشخص وافی کافی آقاخان سابق الکرده دادند

اما آقاخان چون خود را مستقل در کار دید از آنجا که در خارج حرکت داشت و هم خود خیل
معلمی بر برداشته اند در فایده با معلمین کمال خصوصیت را داشت و در باطن شکر فتنه
مسکانت بخصوص با من چاره عدل و تقی پیشته و زخم دلش از دست من پیشته معلوم
زبان را از من بگرد و صاحب موجب منصب کرد و

باری شب غره صفا المظفر که دو شب بکرت مرتب مانده بود و در خانه آقا محمد ابراهیم
فعل و کمال فرموده بودند ما چارتن معلمین علی الرسم عصر بیدین ایشان رشیم جمعی از
تجار و غیره در آنجا بودند پس از صرف چای آقا محمد ابراهیم ما را شب در خانه خود کفای
داشت ما نیز چون بخمال بودیم که وقتی مرتب در خلوت دیده بعضی عرایض خود را
بگفتم که در طهران نزد حضرت والا و ساطع کرده کاری از برای ما صورت بد به انداخته

موقع دانسته برضا ما ندیم اول شب که صحبت در میان آمد ابتدا مرید قدری
 نصیحت بجمعه جعفر خان فرمودند که قدری ملاقت لسان و معرفت نطق بهم برسد
 و با مریدین بجزبت و شدی تکلم کن و بعد صحبت از جنم الدوله در میان انداز
 خندان بگفته شد که ما را طاقت و کوشش شنیدن نمانده بود ولی از پیم حجت
 جواب نمود

غلامه چون از این قبیل تغییرات از ایشان شنیده و حرکات سابق سارا
 دیده بودیم کبریه بکل زبان بجز ولایه کشوده خود را بر غلام قدیمی و کترین قدیمی
 ایشان شمر دیم که ما را جز تو یاری نه و لیغیر تو مددکاری نیست تا آنکه از شدت عجز
 ولایه کار بجائی رسید که بجنفقی خان با چشم گریان و دلبرایان این شعر را خواند
 مادر این شهر فرخیم و در این ملک فقیر بکنند تو که شمار و بدام تو اسیر
 مانیز اشک حسرت و ارز و بر خاک ریختم که واقعا خاک بر سر تو و چشمیم باید آینه
 ایشان باعث ترقی ما شوند و مورث از یاد ما بر وجه و منصب گردند اما ترقی
 چون چشم گریان و حالت پریشان ما را دید فایه اظهار دلسوزی نموده و کردند
 هرگز وجود حاضر و غایب شنیده من هر جا باشم دلسوز و یار شما خواهم بود

دلی با هماغه و باعث پریشانی روزگار ما بود و خلاصه انشب را مجلسی باین گونه ختم شده بود
 روانه منزل شدیم عبدالرزاق نیز در کمال محاطت ما را همراهی کرده بمنزل رسیده و
 کج گادی کرده تشریف بردند

فردا صبح خواستم مجدداً خدمت سرتیب برسم مکن نشد شب سرتیب در خانه تفریحی
 صرف تشریف داشتند و همانشب عبدالرزاق بعضی گذارشات جلا از اجالات نقل
 کرده انفاذ حضور سرتیب نمودند

دو تم صفر فردا طرف عصر حضرت ولیعهد حرکت کرده سرتیب هم در رکاب ایشان حرکت
 کرده مکن نشد حدش را برسم

روز دیگر آقا خان چون خود را در ریاست مستقل دستفر دید صبح زود در کمال تعجب از
 وجد از خواب برخاسته روی شسته که نایبته چنان قوی الود روی برافروخته
 با بکر سوخته تغییر الحال در کمال وقار و استقلال وارد مدرسه شده به خطبات خود
 مشغول شد ولی چون ابتدای اقتدار او بود و متعین اطلاع ندانستند اعضا فی با خود
 و جناب ناظم این تحریک را از نهمیده بودند لهذا بعد از چند روز نفس نرض خیال او متعین را
 با احترام و ترس از ایشان تحریص و ترغیب نمودم اگر چه خودش میل داشت که با شاره

انزگیرو و خصوصیت و زرد و غلاصه این خیال باعث بر تحریکات سابق او شده متصل
 در خیال تخفیف و تصفیح مایه و شاکر و انزابه با اغشائی بر بعضی تحریک ترغیب نمیشود
 باری اقاخان چاره متصل سری از باده حمد پرغور و ولی از نشاء عداوت پرشور
 تندی و داشت هر روز و آنمیکز آید و هر دم طرح تدبیری بر خجسته تاز و چهارم بعد از رفتن
 اقاخان صبحی وارد مدرسه شده بنده را بکناری کشیده قدری منت و خصوصیت ایجاب
 جمع نمید نمود بعد گفت شنیده ام پشت گذشته زنی از مدرسه پرده آمده روزنامه
 باقبال الدوله کرده اند و او نیز خواسته بود شاهجه را بگیرد و تصفیح مایه ولی بنده و سلامت
 کردم او نیز مخفی خاطر من چشم از شما پوشید و در اذیت شما نگوشید ولی بعد از این
 این اعمال ارتکاب کنید که مایه اضمحاح خود مدرسه نشود

چون اس سخی کوشم رسیدنش خشم در کانون سینه ام شعل شده بر آشفته کفم جناب
 اقاخان ادلا اینک هیچ شخص عاقلی در ولایت غربت با کثرت فلاکت و نهایت ذلت
 با بنود اسباب این عمل را نخواهد کرد و ثانیاً از زمین مو اطلبت عهد الزراق فرارش
 بشه که سبیل است فرشته هم اینجا که در غیو اند کرد و ثانیاً در پیش روی بنده شما
 تحقیق کنید که این نزل که بود و بهمه راه که آمده و برای که آورده اند اگر خیال من توجه آ

شده

شده بود اوقت حق با شماست و آنچه بگویند سزاست و اگر نه شما ترک این فرمایشات
 نمانید اما آن مرد و دمناسق دست از کوب خود برنداشته شمر حلی ایما جناب
 بطهران نوشت

چند روز دیگر در مدرسه آمده گفت شنیده ام دشیب در گوچه آدم شما را گرفته اند
 اقبال الدوله تا صبح نگاه داشته صبح محض خاطر من بدون چشمه ترخص نموده کفم جناب
 خان به بخشید بنده هیچ نوکر ندارم و بجنفد خان هم کفیز نوکر دارد و ناخوش است که
 شما و دیگر هم شکل است بر خیزد کفتم آدم ناظر بوده ناظر را با نوکرش احضار فرموده
 با پدر و مادر و عیال آن معاشرت معلوم شد آدم او هم نبوده باینهمه تفصیل با قبول کرده
 کفتم سید ام آدم کی از شما نبوده است من تمغیر شدم کاغذی فی الفور باقبال الدوله کفتم
 که آدم دیشی را اوقات کنید ساورند تا بدانیم کیست چون کاغذ نوشته شد لا خان خطیب
 شد کاغذ را از بنده گرفته نگذارد برساند ولی خود باز تحقیقا این مطلب را مضمونی کرده

بطهران نوشت

روز دیگر حرکت خلافتی از یکی از شما کرد آن سرزد که باعث اغشاش اوطاق شده بود
 بنده کفتم او را اوطاق پیرون برده در اوطاق دیگر نگاه بدارند تا ناظم تشریف پاورد

ولی ناظم حاضر بود من غیر آنستم چون این نامه را از زنده دید انرا نیز مستحکم کرده بود
بظهران نوشت که فغانی خیال ریاست مدرسه را وارد

خلاصه بعضی ورود مرتب بطهران سه کاغذ شکیات نامه و اشراف بر بازار قافان
بمرتیب رسیده بود و مرتب نیز روز دویم ما بم و ورود خود بطهران بدرت مبارک
رفته خدمت مقرب الخاقان خان رئیس رسیده آنچه از بدی ما شنیده خود هم قدری
بر او مزید کرده بجان رئیس و خان ناظم عرض کرده بود ولی از آنجا که خان رئیس مدت
شازده سال ما را تربیت کرده و از حالات هر یک از ما علی مدرسه کاملاً اطلاع داشته
سخنان مرتب را عرض آمیزد نسبت به جمع را رد کرد و تا اینکه مجال گفتگو بر مرتب بود
منقول از مدرسه خارج شده خان رئیس را نیز ندیدی خود دانسته

از آنجا چون ما یوسس پروان خدمت نواب الاشراف شده در خدمت ایشان
شرح مفصلی از شکیات مابیان کرده انجام بود مندرج است

لا بد شد که هم دستی بجهت خود پیدا کند آقای نقی باشی را به تداوم و خیال با خود را کرده چنانچه
در خدمت نواب والا از بدی ما و حسن موافقت و صداقت مرتب گفتگو می کرد تا آنکه
امر را بر نواب والا شنبه کردند که هر چه مرتب می گوید راست است معلوم است حال وقت

بر

اسب و داندن و گوی از میدان برود مرتب نوشتن جعلیات آقا خان
و بجنور حضرت والا رسیدن و ارسال تعلیقہ جات و تعمیرات
ایشان است

باین آقا خان چون میدان را وسیع دیده روزنامه خود را کافیه بنامستہ بنام
نوراله و میرزا رضا عموزاده کان مرتب را با مداد طلبد که یکی در داخل مدرسه بود
دیگری در خارج ایشان نیز آنچه آقا خان فتنه انگیزه کرد و در آن زمان در بر ملاوتی می بود
نسبت با چپاره کان و لاجرم روزنامه نموده بطهران می فرستند

از این روزنامه جات پی در پی و تکذبات بی معنی که بجنور حضرت والا عرض شد
ایشان ناچار شدند که تعلیقہ مقام بنام ارسال فرمایند

اول تعلیقہ که از حضرت ایشان با رسید در باب شش ماهه موعود بود که سابق
عرض شد مراحتاً در کمال تغیر فرموده بودند که این وجه اسمش در میان نبوده و بر شما
شکستہ است عبت از این خیال خام چشم به پوشید و بکار و تعلیقہ
نمود بپوشید

تعلیقہ دوم که ارسال شد اظهار نمودند که ما ندانیم در مدرسه اسباب گفتگو است نزدی از مدرسه

خارج شود و منزل دیگر اختیار کند

این خبر و پشت اثر بیشتر از پیشتر تا به اوقات تلخی و شوهر بخشی این بدبخت کردید اگر چه
میل بر ما ندانم صد مرتبه نداشتم ولی مجبور بوده چاره نداشتم چونکه اساس اوست چگونگی
حتی پارچه گلیمی که بران نه بشینم نبود و رفت خوابی که ساعتی استراحت کنیم ناموجود
بود و خانه خارج اسباب لازم دارد و هر چند محض باشد مقدار و جوی لازم است از و بیاید
از تعقیقه حضرت والا یاد رسیده بودم و دنیا ری هم نداشتم

خلاصه چون او ضاع و دیگر کونه دیدم در کجای فوطه و رشدم که حقیقت امر را میگویند
شد چون فهمیدم که سرتیب نشی باشی را بر شوهر بفریب داده بان خود هدایت کرده و خانه
کل نیز با ما دارد و هر چه نشی باشی بعضی حضرت والا بر ما مذاکرات قبول خواهند فرمود
زحمات ما بحد در رفته و ما این همه خدمت بدلت و ملت مقصود و جانب خواهیم شد اند
خیالات من اندک اندک قوت گرفته بخمال استغفار و مراجعت اقسام و بی منتظر مقام
و فرصت بودم

ابتداء چیزی که بجهت اصلاح امورات خود بنظر آوردم این بود که خصوصیت را با خان شتر
پیشتر کنم شاید او عداوت و عقین خود را کمتر نماید و او هم چون مدتی بود که شطرها اظهار

فرمود

خصوصیت از جانب بود در اندک مدت خصوصیت ظاهری از طرفین زیاد شد که عجب
شبهاننده را در خانه خود و عده گرفته و بعضی از اسرار مخفی را ظاهر ساخت شلاشی از
کلبه بسیار کرده که پس وعده مواجب و منصب در مدرسه کرده و هیچ فرمایشات ایشان
اثری بنبخشیده است هر که بظهران برسد تا کین انجام می شود چند مرتبه به
عهد کرد که محض ورود در ظهران هر قسم باشد معین را از مدرسه اخراج کرده مدرسه را بطل
بچند تو و آنکه از میگویم و حال آنکه این روزها پس بنویسد که با معین در دست

راه برو

چون خبری از راز دل خویش بیان کرد پس هم فرصت غنیمت کرده از روی عجز
کفتم جناب حال که چنین است در فشار او با شما نیست پس چه باعث شده و تغییر
از ما صادر گشته که آنقدر با ما بی عداوت و خصومت را گذاشته متصل از ما بیاید
میکنی و چیزی های ناشایست حکایت میکنی در جواب قسمهای بسیار خورد که من خود
نقد با شما عدوتی ندارم و شکایتی نمیکنم ولی از جانب سرتیب ماسور بقیع و محکوم
با فصاح شما هستم بلکه اگر خود از عهده بر نیایم ماسورم که همچو آن خارجیه را با فصاح و تقی
از شما تحریک کنم و به رسوائی شما رفیق نیایم ولی حال شرط میکنم که بعد از این از شخص شما

ملاحظه

فی نفسه بدویم اما در وقت نکشت و بعد خود وفا کرد

در این ایام خصوصیت چند بنده را خصوصاً بنام خود دعوت می نمود و آنچه در دل داشت بیان میکرد و شکایت از سربیت میکرد که در مدرسه و عده مدخل کرده و حال آنکه آنچه سعی میکنیم هیچ راه مدخل نگذاشته بجز روزی یک مشتک از آب خوردن که صد دینار پیش نمیشود و پیش از این میخوان از عدد دشمنای اب که کرده

از من دوستی خواش میکرد که رئیس و ناظم مدرسه طهران از چه ماضی مدخل میکنند و راه آن عیبت پاکر ادرانه دست بدست و همی مداعلی بدست آریم اگر وقت تو مان بوسط سربیت در طهران پول داده ام و دوست تو مان بواجب گذر شده است هم از مدرسه بگفته من سربیت با بجا خواهد کرد ولی با وجود این بایستد تو مان میخوان زندگانی کرد اگر چه خیلی تحیف بنماج خودم مثلاً سنار در مدرسه و شام هم دوستی بسیار وقت میکند از ندکه در خانه باشم اجاره خانه بواجب فکر و غیره ازینرا حسین خان میکیرم کاجی قد یا بره هم میرسد ولی با وجود این زندگانی خیلی سخت است از آنکه بعد از آنکه سربیت بسیک شغلی بزرگ سرافراز شایسته را بشخص خودم و الدار خواهد بود وقت احتمال میرود تو مان مدخل کرد بگله یقین است چون از آنجا

تبر

حساب کردم ماهی پانزده تومان از نهار میماند از آن بس هر چه بخواهم بگویم و اغلب در خریدن اسباب میخوان تقبب کرد مثل آنکه از شصت تومان بپد اسباب چیزی خریدی نشده بجز چند پارچه فرش گفته که انهم از خانه سربیت و آقا محمد ابراهیم آمده چیز دیگر نیست اسباب اشرف خانه هم آنچه خریدی شده پولش باقی است و هر روز سکر دیک با چلو میخورد و با برود و سایر طرف از قافه آقا محمد ابراهیم میاورند و بنا بر خانه رستم خان خوابه محضه ان شصت تومان تمام

در نزد صرف بد آنچه است و هیچ خرج مدرسه نشده اینهمه مدخل نیست شام خودی آنها چنانکه از دیوان بخت فراموش دلهم شده ولی در مدرسه فراموشی نداریم و نفر از آنها سرا میدار خانه سربیت و موکل امورات ادم شده بمنقدر است که در وقت نهار باید از برای آنها نهار بفرستیم بکنفر از آنها نگویم مخصوص خانه آقا محمد ابراهیم است و دیگریم در خدمت گذاری میرزا نورالله و میرزا رضا مشغول است پس از برای مدرسه بکنفر فراموش امر مدرسه را خواهیم گذرانید و ماهی چهار تومان از مو جب آنها مدخل میماند و امثال این راه مدخل بسیار است ولی در هر ماهی سربیت و آقا محمد ابراهیم در میان نباشد بنده بقدر قوه دلاری میدادم که آخر

فقط اینها را در نظر بگیرد از آنجا که در مدرسه فراموشی نداریم و نفر از آنها سرا میدار خانه سربیت و موکل امورات ادم شده بمنقدر است که در وقت نهار باید از برای آنها نهار بفرستیم بکنفر از آنها نگویم مخصوص خانه آقا محمد ابراهیم است و دیگریم در خدمت گذاری میرزا نورالله و میرزا رضا مشغول است پس از برای مدرسه بکنفر فراموش امر مدرسه را خواهیم گذرانید و ماهی چهار تومان از مو جب آنها مدخل میماند و امثال این راه مدخل بسیار است ولی در هر ماهی سربیت و آقا محمد ابراهیم در میان نباشد بنده بقدر قوه دلاری میدادم که آخر

این طرز نخواهد ماند البته زحمات شمار نزد او بیای دولت مخفی نخواهد ماند ترقی
خواهید کرد ریاست که نفی ندارد البته حق ثنات

خلاصه در این روز با خبری تموشش تر از اجازت پیشتر رسید که موجب بعضی ازین
که کلینند تا روی هم صد تومان بجهت اقاخان برقرار نمایند از این خبر او تمام پیشتر
گشت کاغذی در طهران بر یکی از دوستان قدیم که مرا مونس و ندیم بود نوشتم که ازین
مطلب تحقیق بنایدان کاغذ بنده را به سرتیب نموده در پشت ان جوابی سرقوم
فرموده بودند سواد جواب سرتیب

مخدوم ما مهربان پاکت مرا هنوز نرسانده اند ولی این کاغذ را که بخدمت می خوان نوشته
بودید دیدم از تموشش شما بسیار حیرت میکنم که مرا ایگرو بی معنی نزدی بجای آوردید
که در صد و کمر کردن موجب شما بر آمده باشم یا کسیرا اگر در ان خیال است بگذارم
نمیدانم این مرقمات را کی مشهرت میداد و شما چرا باور میکنید خلاصه القدر بدانید
که مگر عرض کرده و بجهت شما با اضافه موجب خواسته ام و گفته ام که اگر ندیدید
از شما حیف است مرا ادم بی انصاف بی حقیقت بجای آوردید نزدیک است این
تصورات شمار از خودتان بر بجانند چه طور میشود حق شمار را راضی باشم قطع کند

۱

اگر اضافه کنیم کمر کردن چرا باری به فلانی سپردم مگر والده شمار را روانه تبریکند
خرچی بخوابد پس خواهیم داد تا شمار دست مطمئن باشید این نسبت با هرگز من نمید
من اگر بتوانم در حق دشمنان خود هزار تکی میکنم مثل آنکه مگر کرده ام و دید
با دوستان چر ابدی میکنم اگر چه میدانم این چیزها را که بنویسد و کجورک است ولی
خیالات او نتیجه نخواهد داد شما قدری حوصله کنید هم مرا و هم دیگر از ان خواهید شنید
از این جواب در باب موجب فی الجمله لطیمان حاصل کرده کاغذ را با اقاخان
نمودم با طنا و دقات ایشان بسیار توجع گشت ولی من باب دوستی باینده در توجع شما
گفت به این کاغذ و پینا جان فرقیه متشود که سرتیب در ترویر و در وضع حال تسلط را
دارد و شمارا کول سینه

در این ایام معین کجی شکست و پرتیان شده لابد از اقاخان مبلغی بجهت مخارج فرف
بفرض خواسته اول انکار نمود و بعد از امر بسیار قبول نموده سه تومان به غرض
خان داده و سند معتبر گرفته و بعد از چند روز پست پنهان به تحقیق خان دادند این دو
شهره حساب را فی الفور برای سرتیب نوشته گیر و ز طرف عصر رشم نزد اقاخان
که با تفاق برویم خدمت میزرا حسین خان که شب در انجا سوخود بودیم در انحال

اقا خان کاغذ مرتب را با نمودند که تغییر بسیار فرموده بود که بچہ المینان پول بمیں
 دادی میں دفنی نذار و خود هر قسم میتوانی وصول کن چوں این کاغذ را بنموده
 تغییر شد در همان مجلس با کمال تغییر از حضرت مطالبه پول نمود و خود سه روز محنت
 میں کرد و از آنجا خدمت نیز راجسین خان رشتم نیز را عجب الم لکن نویسنده هم
 داشته بعد از صحبت فی الجمله حالت اقا خان تغییر شده بنای کنایه و نمود
 گذارد تا کار بجای می رسید که عنان اختیار از دستش بیرون رفته بنای بند پر
 گذارد و از آشنایان می بدگفت و به کسائی هرزه و یاوه شمرده که نمیتوان شنید و
 گفت اگر چه شرح سخنان او را نتوان سکند ولی عنوانی از گفتگوهای او عرض
 میکنم تا کنی ذات و خوبی صفات این شخص کافی که خود را قابل صدارت دینی و
 میدانت معلوم شود

نشست

ابتدا که عنوان سخنی و بدگویی نمود گفتگو از بی کفایتی نواب وزیر معلوم بود
 و بعضی نسبت با باخانه داده محترم داد که لایق و نرا در خودش بود و
 از وضع آمدن شاهزاده بدرسه نشست در کتابخانه تمسخر پان کرد و بعد
 بعضی از حالات بی سوابقتی از بعضی قلی خان رئیس و بی اطمینان خان ناظم

بی

بچه قبی میسین مدرسه شرعی پاکر و بعد از اینهمه سخنان ناشایست تغییر از فریاد برآورد
 و اهل مجلس را محض طلب ساخته که ای اهل تبریز با وجود آنچه شنیده اید و حال شنیده
 از رؤسا مدرسه طهران باز اطفال خود را بدست این معلمین سپارید که تربیت شده کمال
 این مدرسه چنان باشند

چون این سخنان ناشایست از او شنیدیم ایش حضرت و غیرت در کانون سینه منتقل
 شده ولی چون مقام و پشرفت نبود همه ساکت شدیم اما غفار خان چون قدری
 جراتش بود طاقت نیاورد بنای سوال و جواب را گذارد ولی فائده بخشید چو شش پانز
 شد ما مربوط پیشتر گفت باری نشب را بعضی پیرانی اینهمه زخرف شنیده در کمال
 اشفاع و اوقات تلخی از آنجا بیرون آمدیم

صبح ایستاد ملاقات نموده کلمه کردم که دیشب چه باعث شده بود گفتی مردمان نرزا
 متفحص کردی که شایسته بود گفت این وزیر علوم که رئیس شهادت نرا دارا داد
 پیش از اینها است گفتم راست میگوئی اگر مثل تو آدم ندیده شامه را محض مدافع
 متنی باشی و بحرف شخص مزوری ناظم مدرسه میگرد و ما را از بدست تو قرار نمیداد
 مستحق این سخنان نمیدانم الحق مرای تجدیدت خلاصه چوں در انشب تریس بود

تقریباً در خانه میرزا حسین خان بود و آقا خان هم چنان فریاد میزد که علاوه
 بر این مجلس ده خانه صد از خرفات او را شنیدند مانند اندر تریج کثیری ششخنده بود
 و از اینکه در کوچه‌های تبریز از حالت بر بریز افتاده راه می‌رفتیم
 خواستم وقایع انشب را خدمت نواب و الا عریضه نایم ترسیم بجا دانی باشی و قیام
 بر عکس خدمت حضرت و الا ثابت ناید و بنده عرض تحسین مورد چشمه شوم لا بد زبان
 در کلام کشیدم
 باری سه روز خدمت معین بر رسید غفار خان بیچاره در این سه روز گذشته از تریج
 آبرو و جان چون دلالان آنچه داشت از اسباب و رخت در بقیه سببه همه جای تبریز
 گردانید که شاید برهنه که از ده سه تومان پر و دلی از بسکه معضخ و بی اعتبار شده بودیم
 بیچکس سه تومان قرض نداد روز موعود در کمال انفعال در نزد آقاخان
 مؤذنب نشسته بود
 بعد از ساعتی خبر رسید که آقاخان از اقبال الله و له خند نفر فرارش اراد دل خواسته
 که این پولها را وصول کند
 چون این خبر شنیدم آقاخان را در گوشه کشیده قدری تاملش کردم باینجه او غایب
 به دلیل

پولتیک و کازانی این چه اسبابی است که فرام آورده اول شده و کرد که
 بی س فرارش خواسته ام مرا ایضا معنی نیست که معین پول مرا بخورد بعد قدری
 بجات کشیده انکار کرد و عاقبت بهزار انقاس و درخواست از لایحه کردم که از فرارش
 او دل بگذرد چند روزی معیت به
 اینروز با رنج بند آقاخان کپول او تعویق میفشد بجهت هر معنی مانده تومان از تریج
 حواله رسید ابدا آقاخان پول خود را برداشت و مقروضین بیچاره را کرده شدند و نیز
 در همانروز با یکی از دوستان از طهران به تبریز وارد شده خانه مخفی اجاره کرده
 من نیز از مدرسه خارج شده با دو هم منزل شدم
 اگر چه خواستم که شرح حالات و رفتار ناظم و خدمات معین بیچاره را تمام مروض
 دارم ولی بکنید ملاحظه چشم میکنم
 یکی آنکه نه زبان رایایلی تقریر و نه فاعده را قدرت تقریر است و ثانیا آنکه اگر زبانیکه
 شرح و هم شاید عمل بر غرض و عداوت شود و ثالثا چون ناظم مدرسه است و در ادای
 وزارت علوم چنانچه اندک اسباب بعضی از کارهای مخفی او که شایه می‌دارم
 بناید مروض داشت پس بطالبه دیگر می‌دارم

نهم رجب که روز ورود حضرت بعید است بر تریز بجهت تشریفات ایشان
 شاکر دان و ولتی و ملقبی با لباس نیرسنی تابستانی قریب پنجاه نفر در میان کویچک
 بلوغمارت حضرت و بعید صف کشیدند طرف دیگر لشکر نویسان و مستوفیان
 صف کشیدند حضرت و بعید تشریف فرما شدند وضع صفوف متعین پسند فرمودند
 ایشان شده از اقاخان تشریف فرموده مرض شدیم همان روز با معین خدمت
 صاحب یوان رسیدیم

یازدهم رجب تکرانی از نواب والا رسید بجهت تعین تابستانی مدرسه مددشکرها
 که مدتی صورت اقاخان را رویت نمیکندم

این روز با خبر رسید که مرتب بعرض حضرت والا رسیده که مویش ششماه
 معین تریز را از خود دلعه و نواب والا را از این خیال آموده کرده چون این
 خبر باین پچاره منقول رسید که پولی گرفته ام که قیمت چهار تومان از سواجب
 مدرسه و پانزده تومان سابق الذکر و مال در کمال سگدستی و عسرت میگذرانم و این
 مدت هم از بابت دمه مخارج هر چه مکراف کردم که سواجب شش ماهه مانرسیده
 خلاف عرض گرداند محض آنکه هم از انعام پروا ندهد باشیم و هم عسرت گذرانم

کتاب تکرانی از نواب والا رسید
 در بیان سواجب مدرسه

ما بر حضرت والا معلوم شود

چون این عریضه بنحوی حضرت والا رسید و مرتب از کیفیت عریضه مطلع شده است
 شرفیاش بسیار تلخ شده نشی با نشی را پیش کشیده و آنچه میتوانست از تعزیر و بار
 از قول نواب والا بدون اطلاع حضرت ایشان با نوشتن داشتند که بفرمودند
 والا رسیده برای ما فرستادند و مورچه پنجم رجب این تعقیقه بارید

سواد تعقیقه نواب والا منقولش مجتهدا
 عرض میشود که باطل ملاحظه کنند

بعد از تعیرات بسیار مرقوم فرموده بودند که شما شش ماه قابلیت و بی قاعده پند
 کنید تکلیف خود را ندانید چگونه میتواند وارد عهد تربیت اطفال مردم براید شمار قرا
 مذکور شش ماهه سواجب گرفته اند ما حکم کردیم که یک ششماه زایدی را از شما پس
 بگیرند ولی میرزا اجواد خان محض رعایت از شما پس گرفته بعد از این نامر لوطیو
 و خواهرش پول بکنند و اگر میل ندارند بعد معنی زود دستفرا نماید که معلم دیگر بجا
 شما حاضر است

از خواندن این تعقیقه جعلی که نمیدانم مرتب اینهمه افشاء بر ما زده و امر حضرت

والاستنبه کرده یا اینکه منشی باشی بخواهی مرتب تعقیقه را نوشته بدون ملاحظه
حضرت والا هر کرده بودند گذشته از دست ما خوینا در محیط دائره سرگروش درله
انگ اندک بقوه بجهت به در مرکز سر جایی گرفت کفتم که تعقیقه می کنم چون
در انصاح ما خواهد بود لهذا خواب و خور بر ما حرام و تنم بی گوش دارم
گشت

در پستم رجب آثار بدبختی و خیال قوت گرفت صورت حسابی فرستاده بودند
معلوم شد که موجب بنده و محمد جعفر خان یکی صد تومان است از هر کدام پنجاه تومان کسر شده
یعنی خیال مرتب درباره آقاخان صورت گرفته

بنده نیز چون شرط وقت بودم این خبر بد اثر که رسید چاره ندیدم خویش و وقتی بهتر
از این که استغنا نمایم و خود را از دست آقاخان رها کنم لهذا در پستم یکم رجب بحال
شوق و طرب با تفاق محمد جعفر خان مکر افغانه زخم تفصیل حالت خود خدمت خان
رییس مکر اف کردم اگر چه از جواب مایوس بودم که از مکر افهای سابق هیچ جواب
نرسیده بود در هر حال فرورفته در بگر خیال از مکر افخانه مراجعت کردیم درین
راه از بعضی اشنایان شنیدم که تعقیقه حضرت والا را قبل از آنکه بدست ما برسد

اندر

اغلب این تبریز بود یک بعضی آن تعقیقه را زیارت کرده و بر انصاح این چهار
کمان کمال اطلاع ریا شده اند

در پستم هشتم رجب حساب لار نواب والا تعطیل تابستانی تمام شده حکم بر انصاح
مدرسه شد و بنده نیز که هنوز از قبول استغنا می خود خبری نداشتم لابد همه روز
بدرسه حاضر شده مشغول مدرسی بودم

در سیم شعبان جواب مکر اف از خان رییس رسید که استغنا می تا قبول شده
مطهر تعقیقه نواب والا باشد تا تامة مواجب را گرفته روانه شوید از این جهت
اشاره و جدی در قلب آقاخان بروز کرده که برقص آمده بوده که من میروم داد
معلم خواهد شد دهم شعبان نقل امثال این بنده کما دل مکر اف بر سر رسیده
تعقیقه نواب والا رسید که ما را از مدرسه معاف فرموده و موجب شش ماه را
منهای ما نروده تومان ما خودی لطف نموده بودند که فی الفور رخصت اینکه بنده زودتر
از تبریز بروی بروم پستی پنج تومان بقیه به بنده دلبه شد و بنده نیز دو نفر دیگر
همراه پیدا کرده محمد جعفر خان را که عیال بد داشت و حرکتش قدری مشکل بود
بحالت خود که آورده عازم شدم

فصل سیم در مراجعت

پنجمین شازدهم شعبان المعظم بعد از هشت ماه و نیم توقف در تبریز که در آن روز
بریز بود طرف عصر چهار بنفوس مانده که این بنده را اقبال خوش بختی در طوع
بود با معین و سایر دوستان و دواع کرده روانه شدیم چند نفر از دوستان
با محبت و امان بمیل خواطر و بهجت مطهر بمشالعت بنده قدم بخ
فرمودند

استغفر الله من ذنوبی انی کنت من الظالمین
امیرزاده طوسی امیرزاده جوهری امیرزاده محمد علی امیرزاده محمد علی
میرزا
همه جا در سایه صحبت ایشان را ندیم تا به خدمت پوستان رسیده در آنجا
ماندیم بعد از رفع سختی مصاحبانرا و دواع کرده ایشان از سنگ نیران ودلی
بریان و من خوشحال و خنده گمان از هم جدا شدیم در نهایت آسودگی مقصد
غروب بد با سحر رسیدیم قافله از صبح آمده نظر بودند شب را در بیابان
شده ماندیم ولی بسیار مایل بودم که زودتر از تبریز دور شویم
روزی مفصل صبح سوار شدیم و بسیار جوهه داشت چون روز چهارشنبه بود چنانچه
در نزدیکی باسج دیدم انصافا علی پنهان بسی منظم و کار چا پارتش بسیار
منظم است و وقت در دو چار بهر جانی هیچ تحف نمیکند و روز در دو

چهار جمع کاغذهای مردم بصاحبانش میرسد با کسی همه جا رانده وقت طوع
از کرده شبی که زمستان اقلان و خیزان با هزار رحمت عبور کردیم
حال مجد اله با محال هولت که ششم در این کرده فرقی نگذاشتی کمپانی شمول نشاید
تیرا بود با غله زیاد نزدیک نظر رسیدیم بجا جی اقا در این قریه باز سکوی طویله منزل
بود ولی از آنجا که نقشه اندانجا خوش است که دل خوش است تصور میکردم که ده
فرسخ از تبریز با خیز بد در اقدام سکوی طویله را بهتر از منزل سرتیب با تغییرات
اقا حسین سیداستم و کمال عیش خیالی با خود داشتیم

پنجمین هجدهم سحر خیز کرده روانه شدیم ولی از شدت سرما و عدم مالای
ساعتی سرما صدای نوحه و نوحش بلند کرده بود و از بی قدرتی چون باربری
یابوی بی بار افتادیم بهر حال صبح بمنزل دوات کر رسیده از آنرا اقبال
نه الجمله یغس با زشد این منزل را بجد اله در وقت رقص ندیدم نه سکوی طویله
نستانی داشت و نه تابستانی از بناهای شاه عباس که در آنجا دیده یک یک
هر قسم بودند از آنرا با کمال سستی گذرانیدم

جمعه نوزدهم براه اقدام و سر برضای خدا در دادم ولی هوا خوش بودیم نه باران

مکان

ترشح فرج اینکزی داشت وقت طلوع رسیدیم بی کمال بر کمال که بر خلاف نزل
 دیر در جایی بود بسیار باشکوه باغات زیاد در اطراف از هر طرف نهرهای
 و ساری بود ولی از آنجا گذشته رسیدیم بخواجه قباس که بر خلاف وی بود
 در کنار رودخانه از آنجا میگذشت ولی چون منزل که اغلب مسافری است مردمش
 معمول و با بیاض داشت پیش شد شب در آنجا بسر بردم
 شبیه پشم از منزل حرکت کرده در کنار آنجا صدهای مختلف از عین مشغول برکنار
 دیدی بودند در هر نقطه جمعیت بسیار بکشته کشت و زرع بودند در کمال اطمینان کشت
 میکردم ولی از شب و فرار راه بسیار خسته شدم هنگام ظهر رسیدیم بمیان قافله
 از ترس ملامت معروف از آبادی گذشته در کنار جاده که چند عده دماغ و آب فراوان
 بود منزل گرفته ولی بنده رفتم در چرخانه چونکه میرا کریم نام بود که برادر بزرگ
 دوست بود و با در بجهت و صحن شجاری از توپخانه تبریز مامور انجمن شده و چند روز
 بود که در بلاخانه چرخانه توقف داشت و چون از آمدن بنده اطلاع داشت همه
 روزه منتظر بود تا روز ورودم و او را کمال محبت و مسرور دست داده مرا بفرست
 نمود و عثت نمودنمار از سر قبیل ماکول ممکنه حاضر کرده در خدمت ایشان نهاد

مرد

صرف شده طرف عصر برگردش باغات رفته شب نیز در آنجا شامی
 صرف شده پنج ساعت از شب گذشته ایشانرا وداع کرده روانه شدیم نزدیک
 پل بقافله علی شدم قافله شب از نیم دزدان گردنه قافله نگو همه مشغول
 باز در بسیار ساده سوار قاطر دار و شتر دار و یک سوار قریب رسیدند
 صف کشیده از گنجانای گردنه قافله نگو با نظام و شکوه ملامت شدند ناکاه از بالا
 تپه دو نفر سوار غریب نمودار شدند از دیدن آن دو سواران قافله بترسیدند
 و فریاد و فریاد و جوش در آمدند در آنحال لشکریان قافله چند نفری تمام
 جرئت پیش نهاده قافله در دنبال آمده است میرفتیم و در آنحال نیز در
 قدم عده دزدان میافزودند و من با خود گفتم در این سفر همه ضرر و خطری دیدم
 مگر دزدان بقافله پس بهتر است که در همین سفر دزد در ما بزنند که بمن ضرری
 نخورد باشد که چیزی از ما نماند و من فرستادم که یکدست لباس و کمان نیکو
 که در سفری مابین خلاکت و پریشانی باشم که زین فرس و اسبانم من باشم
 با کسی هر چند عده دزدان زیاد شد ولی از کثرت قافله ایشانرا مجال و تربیت
 دست بردی نبود مدتی بفاصله معینی ما را همراهی کردند تا با کمال حرم و خوف از آنجا

بر عده

لزان و زردان بی خوف و از گردن خوف که شتم نزد یک طبعی بجز حال آباد
شرف شده از آنجا که شسته تا منزل مریم خلاصه چون شرح کردند که شرف
آمده که ابتداء این واقعه را عرض کنم

چندی در تبریز معروف بود که جمعی از تجار خدمت صاحب دیوان بشکایت عرضی
آمدند که در فلان راه اموال ما را بمرقت بردند صاحب دیوان فرمود که از کدام
راه آمدید گفتند از راه پائین گفت و صبی بگفتند نذر دبا نیکه میدانستید راه
پائین بسیار معشوش و در و کاهت چرا از آن راه آمدید حال عرض بکنید که از
قافله نکره راه پائین و بالا ندارد و یکراه پیش نسبت حضور سماحاً فتنش با حکومت است
و حال آنکه در همین یک راه عدد در و پیش از عدد و قافله است حکومت هیچ اعضاء
متکلفند

دو شبته پست سیم حرکت کرده وارد قریه نیک پی شدم اگر چه در جمیع منازل
تبریز باید احتیاط از ملک کرد که در هر جای با سسی معروف است بخصوص در این
منزل محال احتیاط دارد

دو شبته پست سیم روانه شده نزدیک نهر وارد زنجان شدم در کار در آنرا
نزد

شرف بر کوه او طایفه وقت رخص منزل کرده بودم باز در همانجا ساکن شدم
بسیار با فغانه با صفائی بود از کیمت قبرستان و سیبی نمایان و از سمت دیگر بازار
مسکرها خلاصه قدری رخصت نموده خوابیدم

سه شبته پست چهارم رشم نکلرا فغانه میرزا عبدالوهاب خان در آنجا شسته بود
صحبت بسیاری کردیم شب هم در آنجا ماندم صبح دیگر میرزا محمد علی رئیس چهار
فغانه زنجان که در طهران یکی از شاگردان بنده بود شب را از بنده و عده خود
قدری بازار باراگر دیده در منزل قدری اسراحت کردم نزدیک غروب
بمنزل موعود رشم میرزا عبدالوهاب فغانه و نکلرا فغانه کیمانی هم در آنجا بودند بعد از
نظم میرزا عبدالوهاب فغانه عنوان مطبله کرده که اسد الله میرزا نامی است نکلرا

دست
دوازده نفران او را خواسته اند ولی بسیار مقروض و پیریشان است دوازده نفر
دو ام خواهان از آنجا نذار دهر استند بدون مقدمه داخل طبکاران همراه
شمار و انده شود در روز بقرقوس هم نکلرا دید با نکلر همه با همراه شما باشد
تا طهران بنده نیز چون ضرری از برای خود ندیدم بکدر رعایت و خلاصی
اورا لازم دانسته قبول کردم نه الفور چار و اداری خواسته مال گرایه کرده

خلاصی

ثباته شهزاده بازوجه اش و کینفر نوکر از منسوبین عمایش در کار و انرا حاضر
شدند بنده در خانه میرزا محمد علی تا ساعت پنج مانده بعد در کار و انرا آمده بود
آموده شده وقت حرکت شهزاده بازوجه در کجا ده نهمه بنده نیز سوار شد
حرکت کردیم

پنجشنبه پست پنجم که در منزل سلطانیه حرکت میکردیم با سردی و زیندل گرفت
که ما را نفریاد و داد آورده بود تا صبح از سر ما لرزیدیم و از بیم جان بخت رسیدیم تا اینکه
رسیدیم بسطانیه قدری از روز برآمده هوا اندکی گرم شده در غنچه که محل سکونت یک
سکو بود و چند عدد درخت داشت منزل کردیم

جمعه پست ششم که روانه شدیم ابتدا که در همان چس بود بسیار سرد بود و قیقه
از آن چس دور شدیم اندکی هوا گرم و دلایم شده ولی سافت منزل بسیار بود که
از صفت فرسج متجاوز بود تا منزل رسیدیم بسیار خسته و کوفته بودم این منزل خرم
دره بود که ما را اوقات تعینی پیش از اولین بزمه بود باری در خانه حاج فانی
نامی منزل کردیم که مشتاق بر سر و می و اندرون بود بنده در بالا خانه سرد در منزل
کردم ولی ش برادره را محض احترام و خیال داشتند در اطاق اندرون

منزل

منزل دادند طرف عشره که شد شهزاده محض منزل مبارک و سرافراز می منزل
بنده تشریف آوردند در ضمن صحبت بسیار تفریح می نمودند از سانس پست
حاجی که حضرت خانی بجای خانی مال بسیار و کلفت پشمار عطا فرموده مثلا
در اطاق سکونی من زینت اطاق و اسباب دیگر که در نور مسمولین شهری است
نیز اخذ و هفتایان بری خلاصه قدری صحبت متفرقه فرموده تشریف بردند

بنده نیز خوابدم صبح

پست ششم از منزل روانه شده قریب ظهر وارد کرکس شدیم اتفاقا منزل پو
پیدا کردیم که یکی از چهار برج قریه داران خانه واقع بود در آن برج کلاه نیک
بسیار باشکوهی ساخته بودند که از همه سمت چشم انداز داشت باغات قریه
و جاده و صحرا همه نمایان ولی در ب و پنجره نداشت انجا را خوش داشت
در همان برج منزل کردم و کمال خوشحالی از وضع منزل و دوری از تبریز
و نزدیکی بپهران داشتم ولی از بخت بد که همه جا همراه بد بختان است خبر نداشتیم
چون بسیار خسته بودم قدری خوابدم هنوز وضع خستگانه نمانده از شدت فریاد
پیدا شدیم متوحش سر بلند کرده کوشش فرا داشتیم همه عظیم و صدای سخت

بگوئیم میرسد و در آن ضمن گاه گاه اسم خود را می شنیدم از این اوضاع
 که اسم خود را در میان شنیدم بسیار بر خود رسیدم که اما واقع شده کن
 خطائی نکردم چون نیک نظر کردم اجماع بسیاری با چاقهای بزرگ و صعب
 و تشنگ و غیره کرد کرد کلاه فرنگی را گرفته بودند که یا که من متقاطع ^{که در طریق}
 و یادزدان طرار را رفیق تنفیقم از این اوضاع اضطرابم زیاده شد که خدا
 آید این تحریک اقاخان است و دشمنی او البته نادان است که مراد بید
 بدین دام بلا اسیر و مبتلا نموده در این خیال بودم که ناگاه جمعی از معتبرین
 ایشان بکرتبه داخل کلاه فرنگی شده نشسته دیدم حاجی خانی و برادرین
 و سه نفر رسید و که فدای خرم دره باقی جوانان کحل و سب در کلاه فرنگی
 چون کنین انگشته کردم از غایت اضطراب جرئت و حالت حرف زدن
 ندارم بعد از لحظه حاجی خانی عنوان کرده شما همان من بودید چرا این نیست
 کردید من تغییر کردم که فاس کتیت و خیانت چیت گفت در اوطاقیکه شاهزاده
 منزل داشت دوازده تومان و نیم وجه نقد در طاقچه گذارده بودم شاهزاده
 بر وقت برده چون دیدم که بخمال قفس من نشیند و بوس کاری نداردند

ف

قدم جرئت پیش که اشته کفتم حاجی قبیح است این سخنان از تو که از
 برضی شخصی مغز و محترم میزنی شهزاده اجل از این است که چنین کاری
 بکند اگر چه هزار تومان باشد ولی حاجی واقایان ظاهرا احترام میدهند
 و باطنش اغشائی کرده اصرار داشت در اینکه پول مرا شهزاده برده هر چه
 کفتم و تغییر کردم بگوشت حاجی فروزفت و برابرش می افزود در آنحال
 شخص طائی معروف به شیخ الاسلام دارد از تقریب شد فی الفور مراد ^{شده}
 شد کشیدند نزد شیخ الاسلام در همان نیمه شب شهزاده پچاره را با عیاش
 بجام فرستادند که قسم بخورد چون منجر لقبم شد بنمیدانم شهزاده پنهان موجب
 چه قسم حرف زده بود که بر اقایان ثابت شده بود که پول نزد ایشان است
 ولی چون شیخ الاسلام شخص فهمیده بود در نیت او دست و اضع کرده محض ^{اعتماد}
 شاهزاده قرار کرده داشت که شش تومان نواب و الابد در مصالحه کنند
 قرار بر این شد حاجی را ضعی نمیدانند شیخ الاسلام حاجی را با شاهزاده بکنند
 سید از جانب خود نزد بنده فرستاد که حاجی را مجبور نماید که همان مصالحه را ضعی
 شود بنده نیز بر قسم تغییر و تجدید نمودم باز حاجی را ضعی نمیدانم خواسته خدمت آقا

در فقه حنفی تا ساعت هفت از شب رفته علی الاتصال بر سر شیخ الاسلام ریخته
 در اینجا مرافقه میگردند و از اینجا در اوقات بنده ریخته نزع میگردند و هر
 حاجی قسمتهای شدید میخورد که گفته از این ده میگذاردم بیرون رود تا تمام پول خود
 بگیرد یا بستی میبرد با خود که خود اقرار کرده تا حاجی طرفداری میکند پس نیز لابد
 تغیر میگردم و وعدهای تحت با و میدادم تا اینکه قریب بصبح حاجی اراضی
 بمساحه خودیم و یک سمار و یک سرقلیان فخره از مال شاهزاده شیش
 تومان قیمت کرده بجای داده طی مرافقه نمودم و باین جهت مثبت از آنجا
 دور و از نخل همچو زمانم زمان حرکت شده براه افتادم

شاهد

پست بیستم از صده دیشب خسته و از بی خوابی بجان پرورسته از منزل
 حرکت کرده در نهایت پجالی قریب ظهر در در قزوین شدم در کاروانسرا
 منزل نموده تمام روز خوابدم شاهزاده هم بمنزل برادر خود رفت و یکوقت
 ایشان نرسیدیم که با هم حرکت کنیم

روز بیست نهم نیز در قزوین مانده قدری در بازار کشته ولی بازار
 شاهزاده اثری نشده بمنزل مراجعت کردم احوال من در الجمله بهم خورده

خوابدم

خوابدم

روز نهمه رمضان از قزوین حرکت کرده به عبداله آباد رسیدیم با حاجی
 مخصوصش ترازو در منزل کسینی مخربه صدر وجه مدتر منزل دیدار
 حال اینجا ماندم بهر آنهم از قیمت ان منزل هر یک بدرومی گرفتار
 کدام در گوشه باه دامه مشغول شدند روز دوم با حالت خواب و چشمان
 پر آب از اینجا روانه شده به امامانده رسیدیم کاروانسرای محقری داشت
 منزل کردیم امشب که چار و دار خواست حرکت نماید از شدت تب زیاده
 تعب توانستم براه چار و دار حرکت کنم تا صبح روز دیگر طولید چون مگرین

همی غلطیدم و فریاد می کشیدم

روز سی و پنجم بحیال حرکت افتادم با تب در چون در بازار بربابوی
 ببار افتادم براه آن چون من علیل و از دست تب و لرز دلیل هر یک از این
 نادم کرد و ندیدیم و چون صحرائی قیامت دانفسی بود هر یک با سخن پداد
 چهره خودی خست و چاره خودی جست اگر کسی آب سخاوت باید استغاثه
 از فلک جوید و اگر کسی بر زمین میاشاد باید مدد از ملک جوید چون نیم نوبت

ز قیام حال بدینحوال شد همگی رای بر مراجعت و قصد اقامت نمودند در
 همان کاروانسرا قرار گرفتیم با حالت سخت
 روز چهارم چاروا داری رسید و حال را بدینگونه دید و یک تکلیف مار را در
 حرکت فهمید اصرار بسیار نمود و جمیع خدمات و زحمات ما را در جمله خود
 گرفته جمعی بهما رفت و در بر داشته زنجیر زبان بر ما بویا انداخته روی کعب
 حرکت کردیم
 روز پنجم از کعبج روی شهر طهران حرکت کردیم ولی ماسه نفره که غیب
 با هم بودیم در هر نیم فرسخ پیاده شده قدری رفع خستگی نموده سوار شدیم
 با هزار زحمت و مرارت خود را نزدیک شهر رسیدیم چون سوار شهر نایاب
 شد از وجد اندکی قوت گرفته دست را فراموش کرده دست بر روی شمشیر
 تا بدر و از کمرک رسیدیم و اخل شدیم قریب بخانه که بنده را شعی مقصود بود
 در آنجا نمود زاده را در کنار خندق مستغرق در یای فکر و تخیل بر میدان حیرت
 دیاس دیدیم که در نهایت اضطراب حرکت میکرد و از هر سافر و عابر احوال
 بنده را جویان بود چون دیدیم بدو افساد از غایت وجد و شوق کویا تب دهم

مادر و سخنان

در

و در دو بدینمان بعد از ملاقات معلوم شد که وعده آمدن بنده چون اختلاف گشته
 بود ایشان کمال اضطراب پیدا کرده بودند حتی اینکه خان رئیس برنجان قریب
 تکلیف کرده بودند خلاصه با عمو زاده صحبت کنند و او را فغانه شدم بعد از ملاقات
 این بیت و شکر گذاری و اسودگی جزئی معلوم شد که همین نه شهادت بریز آید و پیوسته
 داشتیم که ششم بلکه والده چاره هم نیز بوجهی غایب فریب خورده
 و آنچه از کاسه و کوزه که در این چند سال جمع کرده بودم همه را فروخته و متفرق
 ساخته که بهتر نیز بیاید چون اینجا نه را دیدم که لانه شده از کاروانسرای ای پهن
 خالی و خراب تر شده عالم بیشتر معشوش شده یک مرتبه لشکر تب در بدینم احاطه کرد
 بی حال افتادم که هنوز هم بهما نجات هستم تا بعد خدا چه خواهد

